



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ أَخِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّهِ وَصَفِيِّهِ [وَوَصِيِّهِ
أَوْ وَزِيرِهِ وَ مُسْتَوْدَعِ عِلْمِهِ وَ مَوْضِعِ سِرِّهِ
وَ بَابِ حِكْمَتِهِ وَ النَّاطِقِ بِحُجَّتِهِ وَ الدَّاعِي
إِلَى شَرِيعَتِهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ

پروردگارا درود فرست بر امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام برادر پیغمبر
اکرم و دوست خاص و برگزیده‌ی
او و وزیر او و محل ودیعه‌ی علم او
و درگاه حکمت او و گویا به حجت
و برهان او و دعوت کننده‌ی خلق
به شریعت و آیین او و جانشین آن
حضرت در میان امت او.



عنوان و نام پدیدآور: همای رحمت: (سیره‌ی امام علی «ع»)/تدوین و تنظیم
معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش، اداره کل قرآن، عترت
و نماز
مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی و فرهنگی،
مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۰۶ ص.
شابک: ۹۷۰-۰-۳۴۸-۹۶۴-۹۷۸ وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
عنوان دیگر: سیره‌ی امام علی «ع».
موضوع: علی بن ابی طالب «ع»، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - فضایل
موضوع: داستان‌های مذهبی - قرن ۱۴.
شناسه افزوده: ایران. وزارت آموزش و پرورش. معاونت پرورشی و فرهنگی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت آموزش و پرورش. مؤسسه فرهنگی منادی
تربیت. رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۸۸/۴/۳۷ BP
رده‌بندی دیوینی: ۲۹۷/۹۵۱ شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۴۶۵۲۶



عنوان کتاب: همای رحمت «پرتوی از زندگی‌نامه و سیره‌ی حضرت علی «ع»»

تهیه و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی

وزارت آموزش و پرورش

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

صفحه آرای: گروه گرافیک آوند

چاپ پنجم: ۱۳۹۷

لیتوگرافی، چاپخانه و صحافی: دقت

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۴۸-۹۷۰-۰

ISBN 978-964-348-970-0

Email: info@monadi.org

WWW.monadi.org

تهران. خیابان استاد نجات‌الهی. بین چهارراه سمیه و طالقانی.

کوپه بیمه. پلاک ۲۶ تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲ نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال



با تشکر فراوان از "انتشارات بهار دلها"



فهرست

مقدمه وزیر ۷

پیشگفتار ۹

ولادت و نام گذاری ۱۱

پدر و مادر امام علی علیه السلام ۱۵

نام‌ها، القاب و کنیه‌ی امام علی علیه السلام ۱۷

افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۲۰

حامی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۲

لیلة المبيت ۲۵

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برادر پیامبر

علیه السلام ۲۸

ازدواج با حضرت زهرا علیها السلام ۳۰

در جبهه‌های جنگ ۳۴

جنگ بدر ۳۵

جنگ اُحد ۳۸

جنگ احزاب (خندق) ۴۱

جنگ خیبر ۴۷

سقیفه‌ی بنی ساعده ۵۵

خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۵۷

خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۸

عدالت در سیره عملی و نظری

امام علی علیه السلام ۶۱

نبرد در سه جبهه ۶۵

جنگ جمل (فتنه‌ی ناکثین) ۶۷

جنگ صفین (فتنه‌ی قاسطین) ۶۹

جنگ نهروان (فتنه‌ی مارقین) ۷۱

شهادت مولای متقیان

امیرمؤمنان علی علیه السلام ۷۳

اصحاب و یاران امیرالمؤمنین

علی علیه السلام ۷۶

فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۸۱

اگر همه شیعه‌ی علی بودند

آتش جهنم را نمی آفریدم ۸۳

زهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۸۵

دانش امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۸۷

بردباری و صبر امیرالمؤمنین علیه السلام ۸۹

فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین علیه السلام ۹۱

کرامات امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۹۳

برگی از دفتر آفتاب ۹۹

مقدمه و زیر

بسم الله الرحمن الرحيم

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ»

معرفی الگوهای برتر یکی از روش‌های تربیتی قرآن کریم است. الگوها، انسان‌های برجسته‌ای هستند که بر فراز قله‌ها ایستاده‌اند و به ره‌پویان و رهنوردان، امید و حرارت می‌دهند و حرکت و پویایی می‌آفرینند و هزاران هزار ناامید دل‌خسته را، شادابی و نشاط می‌بخشند.

اصل امام‌شناسی و الگوگیری از این شخصیت‌های آسمانی یکی از خواسته‌های بزرگ اهل ایمان است، چرا که سیمای آن‌ها سیمای انسان کامل است و با مقام عصمت و ارتباط مستحکمی که با منبع وحی دارند کم‌ترین خطایی در قلمرو تفکر، بینش و اخلاق آن‌ها وجود ندارد.

سیره‌ی عملی و سبک زندگی چهارده معصوم «علیهم‌السلام»؛ آب گوارایی است که قافله‌ی تشنه‌ی انسانیت به‌ویژه در زمان حاضر به دنبال آن می‌گردد و هر جرعه‌ای که انسان از دریای زلال و دل‌انگیز آن‌ها بنوشد به همان اندازه آرامش و نشاط می‌گیرد. این چهره‌های آسمانی به گونه‌ای هستند که هر کس می‌تواند بدون دغدغه‌ی خاطر، سیره و روش زندگی آن‌ها را خوراک جان خویش گرداند و به تربیت الهی نایل شود و چه زیباست که آدمی تربیت شده‌ی برگزیدگان الهی باشد که به حقیقت معلّم بشریت‌اند.

کتاب‌های حاضر پرتوی از درس‌هایی است که از آن چهارده نور مقدس، به منصّه ظهور درآمده است تا دانش‌آموزان عزیز بتوانند در هریک از مقاطع فکری، ستی، زمانی و مکانی از آن بهره گیرند.

امید است این قدم کوچک ولی ارزشمند را که در لبیک به ندای رهبر معظم انقلاب اسلامی «حفظه الله تعالی»، مبنی بر لزوم توسعه و ترویج فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) و سبک زندگی اسلامی برداشته شده است، مورد قبول خدای بزرگ و چهارده نور برگزیده‌اش قرار گیرد و ما را در تحقق بخشی از اهداف سند تحول بنیادین آموزش و پرورش یاری نماید. ان شاء الله

وزیر آموزش و پرورش



پیش‌گفتار

تمام انسان‌ها در زندگی خویش از فراز و نشیب برخوردارند و با مشکلات مختلفی مواجهند. افراد معمولاً در برخورد با مشکل دچار ضعف و ناتوانی می‌گردند و سعی می‌کنند با کمک و راهنمایی درد‌آشنایان خود را از مهلکه نجات دهند و با یافتن «الگوها» در هر زمینه‌ای، و سپس تبعیت از آن، وظایف خویش را به خوبی انجام دهند و مشکلات و دردهای خویش را تسکین بخشند. یکی از این اسوه‌ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که قرآن مجید هم این حضرت را به همین نام معرفی می‌فرماید.^۱ بجز رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر به دنبال «الگوی» دیگر

باشیم، به پیشوای بزرگی همچون مولای متقیان حضرت علی علیه السلام خواهیم رسید، و چه زیباست که برای پذیرش اخلاق و رفتار حسنه‌ی ایشان، زندگی پرفراز و نشیب و سراسر شگفتی آن حضرت را مرور کنیم.

بر اساس نوشته‌ی مورّخان، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز جمعه، سیزدهم رجب سال ۲۴ قبل از هجرت و سی سال پس از واقعه عام الفیل در درون کعبه‌ی معظمه تولد یافت. پدر آن حضرت، ابوطالب فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم و مادرش فاطمه دختر اسد فرزند هاشم بود. بر این اساس آن حضرت از دو طرف هاشمی است. حضرت ابوطالب دوازدهمین وصی حضرت عیسی علیه السلام، از بخشش زیاد به «ابوطالب» ملقب شده بود و نام اصلی ایشان «عمران» است. و سرانجام امام علی علیه السلام در بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری در کوفه به دست خارجی ملعون «ابن ملجم مرادی» به شهادت رسید و بدن آسمانی‌اش در نجف اشرف به خاک سپرده شد.^۲

ولادت و نامگذاری



چون زمان تولّد علی علیه السلام فرا رسید، فاطمه بنت اسد خود را به کنار کعبه رساند. پس از طواف دست نیاز به درگاه خداوند متعال بلند کرد و با اخلاص کامل و خضوع و خشوع فراوان از خدا خواست تا ولادت فرزندش را بر او آسان نموده و او را برای همگان مبارک گرداند. فاطمه بنت اسد فرمود: پروردگارا، من به تو و به همه‌ی پیامبران و آنچه آنها از طرف تو آورده‌اند ایمان دارم. من سخن جدّم حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را تصدیق می‌کنم؛ بزرگ مردی که خانه‌ی کعبه را بنا نهاد... . خداوندا، به حق و حرمت همه‌ی پیامبرانی که آنها را برای

هدایت مردم برگزیده‌ای و به حق فرشته‌هایی که مقرب درگاه تو هستند و به احترام بنیان‌گذار کعبه، حضرت خلیل الرحمان، و به شکوه و عظمت کودکی که به من عنایت فرموده‌ای و اینک لحظات تولّد او فرا رسیده است خداوندا، ولادت او را بر من آسان ساز.

یزید بن قعنب می‌گوید: باعباس پسر عبدالمطلب و گروهی از قبیله‌ی عبدالعزیّ در کنار کعبه نشسته بودیم که دیدیم فاطمه بنت اسد به نزدیک کعبه آمد و مشغول طواف و نیایش شد... لحظاتی از نیایش فاطمه می‌گذشت که ما به چشم خود دیدیم دیوار خانه‌ی کعبه از پشت یعنی سمت «مستجار» شکافته شد و فاطمه از آنجا به درون خانه‌ی خدا رفت و بلافاصله شکاف دیوار به هم آمد و به صورت نخست شد. ما به دنبال این پیش‌آمد سعی کردیم تا در خانه‌ی کعبه را که قفل بود باز کنیم، اما میسر نشد. با مشاهده‌ی این وقایع شگفت، دانستیم که در این کار حکمتی وجود دارد. بنابراین دست از تلاش برداشتیم. روز چهارم ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد از درون کعبه بیرون آمد، در حالی که فرزندش علی علیه السلام را بر روی دست داشت. انبوه مردم حیرت زده که در آنجا گرد آمده بودند، به سوی وی دویدند. گفت: ای مردم، خداوند مرا این فضیلت داد که فرزندم در کعبه دیده به جهان گشاید....

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، بنابر مشهورترین روایات علمای بزرگ شیعه و سنی، در صبح روز جمعه سیزدهم رجب، ده سال قبل از بعثت در مکه‌ی معظمه در داخل کعبه متولد شد. آری، او در مقدّس‌ترین مکان‌ها، در بهترین ماه‌ها، و بهترین ساعت‌ها، یعنی صبح روز جمعه ماه رجب، دیده به جهان گشود. این روایت با توجّه به معتبرترین کتاب‌های علمای بزرگ اسلامی قطعی است. مرحوم علامه امینی رحمته الله در جلد ششم الغدير این موضوع را از شانزده کتاب معتبر اهل سنت نقل می‌کنند.

ابن صباغ مالکی در این باره می‌نویسد: فرزند پاک، از نسل پاک، در جای پاک به دنیا آمد چنین شکوهی از چه کسی دیده شده است؟ شریف‌ترین مکان حرم مسجدالحرام است و شریف‌ترین مکان مسجدالحرام کعبه است. هیچ‌کس جز علی در کعبه دیده به جهان نگشود. بنابراین فرزند کعبه دارای شریف‌ترین مقام هاست...

حاکم نیشابوری در مستدرک صحیحین می‌گوید: اخبار ولادت علی علیه السلام در کعبه متواتر است؛ یعنی به قدری در این باره روایت بسیار است که انسان یقین به صحت آن پیدا می‌کند. درباره‌ی چگونگی انتخاب نام علی علیه السلام برای حضرت امیرمؤمنان نظریه‌های مختلفی ذکر شده است. مادر آن

حضرت وقتی بعد از تولد فرزندش می‌خواست از کعبه خارج شود، این صدا را از سروش آسمانی شنید که خطاب به او می‌گفت: ای فاطمه نام این کودک را علی بگذار؛^۱ چرا که او بلندمرتبه است و خداوند متعال می‌فرماید: من نام او را از اسم خودم برگزیده‌ام.^۲ او را به اخلاق خود آراسته‌ام. او همان کسی است که خانه‌ام را از بت‌ها پاک خواهد کرد. سپس همان صدای آسمانی گفت: خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و از فرمانش پیروی کند و وای بر کسی که او را دشمن داشته، از فرمانش سرپیچی کند.^۳

۱ - ینابیع الموده، باب ۵۶، ص ۲۵۵

۲ - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۴

۳ - انوار البهیة شیخ عباس قمی، ص ۴۹



پدر بزرگوار علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت ابوطالب، یکی از ده فرزند عبدالمطلب است. وی حدود ۵۴ سال پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و در سال دهم بعثت در ۶۴ سالگی دیده از جهان فرو بست. حضرت ابوطالب علیه السلام در ایام بسیار دشوار سال‌های اوّل نبوّت با تمام وجود از حضرت محمد صلی الله علیه و آله حمایت کرد و در سال سوم بعثت در مجلسی که به منظور دعوت از خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل شده بود، با اخلاق و قاطعیّت تمام خطاب به حاضران فرمود: تا جان در بدن دارم از محمد صلی الله علیه و آله دفاع می‌کنم.^۱ نقل می‌کنند به برکت ارشاد و هدایت روشن‌گرانه او بود که برادرش حضرت حمزه و فرزندش

۱ - تفسیر الفتوح رازی، ص ۳۶۱، ج ۱۴

- الغدير فی الکتاب والسنة و الادب، ج ۷، ص ۳۵۶

جعفر، اسلام را پذیرفتند. پس از رحلت ابوطالب، رسول خدا ﷺ با پای برهنه در حالی که می‌گریستند به دنبال جنازه‌ی عمو روان بودند و با این جملات از او یاد می‌کردند: عمو جان، در کودکی مرا تربیت کردی؛ در یتیمی کفالت می‌نمودی، و در بزرگسالی به یاری ام برخاستی؛ خداوند به تو پاداش خیر دهد. مادر گرامی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز، فاطمه دختر اسدبن هاشم بن عبدمناف است. وی در دوران کودکی رسول خدا ﷺ مدتی عهده دار تربیت او بوده است و به این خاطر پیامبر اکرم ﷺ ضمن گرامی داشت او، از وی با تعبیر مادر یاد می‌کردند. فاطمه بنت اسد اولین زن هاشمی است که پس از رحلت خدیجه (علیها السلام) به رسول خدا ﷺ ایمان آورد و در ماجرای هجرت به مدینه به همراه علی (علیه السلام) عازم مدینه شد. نقل می‌کنند پس از رحلت فاطمه بنت اسد پیامبر اکرم ﷺ خود متصدی تجهیز او شدند. او را با پیراهن خود کفن کردند و بر او نماز گزارند و پیش از دفن او، وارد قبرش شده، با این عبارات او را دعا کردند: پروردگارا، مادرم فاطمه بنت اسد را مورد رحمت و مغفرت خودت قرار بده و از رسول اکرم ﷺ سؤال کردند: شما درباره‌ی هیچ‌کس این‌گونه که با فاطمه رفتار کردید، رفتار نکرده‌اید. علت آن چیست؟ آن حضرت فرمودند: چون هیچ‌کس بعد از ابوطالب همانند فاطمه بنت اسد به من نیکی نکرد.^۲

نام‌ها، القاب وکنیه‌ی امام علی علیه السلام



برای حضرت امیر علیه السلام ده‌ها لقب در دعاها و جز آن ذکر کرده‌اند که هر یک از آنها به بخشی از فضیلت‌ها و بُعدی از شخصیت بی نظیر آن حضرت دلالت دارند.

- امیرالمؤمنین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردم می‌دانستند که علی از چه زمانی امیرمؤمنان نامیده شد هرگز فضائل او را انکار نمی‌کردند. وی آنگاه این لقب را گرفت که آدم میان روح و جسد بود (و هنوز آفرینش او کامل نگشته بود)، و آنگاه که خداوند (در عالم ذر از آفریدگان اقرار گرفت و) فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا. فرمود: من پروردگار شما هستم، و محمد پیامبر شماست، و علی امیر شما.^۱

۱ - امالی صدوق، ص ۶۳۴، ح ۸۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۰۶، ح ۳۴

- **اسدالله:** از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: زاهدترین و خدایی‌ترین انسان کیست؟ آن حضرت فرمود: عَلِيٌّ وَصَيِّی وَابْنُ عُمَى وَآخَى وَحَيْدَرِی وَكَرَّارِی وَصَمَّصَامِی وَآسَدِی وَآسَدُاللهِ. عَلِیُّ الْعَلِیُّیْنِ که وصی من، عموزاده‌ام، برادرم، شجاع‌ترین پشتیبانم، شجاع‌ترین حمله‌کننده به دشمن، شمشیرم، شیرم و شیر خدا است. و به خاطر این سخن پیامبر خدا ﷺ دیگران هم آن حضرت را اسدالله می‌نامیدند که به معنای شجاع است. اسدالله کنایه است و در میان مردم عرب از این کنایه‌ها فراوان است.^۲

- **مرتضی:** او را مرتضی‌نامه‌ده‌اند چون رفتار و کردار آن حضرت مورد پسند خدا و رسول بود.

از دیگر لقب‌های معروف آن حضرت است: صَدِّیق (بسیار راست‌گو)، امام التُّقَى (پیشوای پرهیزگار)، امین الله (امین خدا)، حَبِیبُ الله (دوست و محبوب خدا)، حیدر (شیر بیشه‌ی ایمان)، صَفْوَةُ الله (بنده‌ی خالص خدا) مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ (نشانه‌ی شگفتی‌ها)، كَهْفُ الْوَرَى (پناه گاه خلق خدا)، كَاشِفُ الْكَرْبِ (برطرف‌کننده‌ی غم و اندوه). امیرالمؤمنین مشهورترین لقب آن حضرت است.

- **کنیه:** در فرهنگ اسلامی علاوه بر اسم و لقب در نامیدن اشخاص، از کنیه نیز استفاده می‌کنند. کنیه - که معمولاً با کلمه آب و أم شروع می‌شود - به منظور احترام و بزرگ داشت فرد برگزیده می‌شود.

امام علی (علیه السلام) دارای کنیه‌های متعددی است که به چند مورد اشاره می‌شود:

- **ابوتراب:** ابوتراب به معنای پدر خاک، یا دم‌ساز خاک، یا پدر و رئیس خاکیان است. شیخ علاء الدین سکتواری در محاضرة الأوائل^۳ گوید: نخستین کسی که به کنیه‌ی (ابوتراب) نامیده شد علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، این کنیه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او داد آن گاه که دید او بر روی زمین خوابیده و خاک بر پهلوی او نشسته است، از روی لطف و مهربانی به او فرمود: برخیز ای ابوتراب.

و این محبوب‌ترین کنیه او به شمار می‌رفت، و از آن پس، به برکت نفس محمدی این کرامتی برای او گردید، زیرا خاک خبرهای گذشته و آینده تا روز قیامت را برای او باز می‌گفت.

- **ابوالحسن:** مرحوم طبرسی می‌گوید: کنیه‌ی مشهور امام علی (علیه السلام)، «ابوالحسن» می‌باشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: تا زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنده بود، حسن و حسین به آن حضرت پدر می‌گفتند و به من پدر نمی‌گفتند، بلکه خطاب حسن به من «اباالحسین» و خطاب حسین به من، «اباالحسن» بود.^۴

نقل شده: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رحلت فرمود، آن گاه امام علی (علیه السلام) را به پدر صدا می‌زدند.^۵

۳ - ص ۱۱۳

۴ - أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۳۲۵

۵ - أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۳۲۵

افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام



نخستین افتخار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این دوران پیشگام بودن در ابراز و اظهار اسلام دیرینه‌ی خویش است، زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کوچکی یکتاپرست بود و هرگز آلوده به بت پرستی نبود.

پیشگامی حضرت، ارزشی است که قرآن آن را تأیید کرده و به صراحت می‌فرماید: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^۱ توجه خاص قرآن به موضوع «سبقت در اسلام» به حدی است که حتی کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده و جان و مال خود را در راه خدا بخشیده بودند، از افرادی که پس از پیروزی

مسلمانان بر مکیان، ایمان آورده و جهاد کرده‌اند، برتر شمرده است، چه رسد به کسانی که پیش از هجرت و در سال‌های نخست ظهور اسلام، مسلمان شده‌اند، آن‌جا که می‌فرماید: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى.^۲

علت برتری ایمان مسلمانان پیش از فتح مکه (که در سال هشتم هجری صورت گرفت) این است که آنان در شرایطی ایمان آوردند که از هر طرف خطرهایی جان و مالشان را تهدید می‌کرد، از این رو واقعا اظهار ایمان و اسلام در آغاز دعوت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که قدرتی جز قدرت قریش و نیرویی جز نیروی بت پرستان در کار نبود، ارزش بالاتر و بیشتری خواهد داشت.



حضرت رسول ﷺ به مدت سه سال به صورت پنهانی مردم را به اسلام دعوت می‌کرد. پس از سه سال فرشته‌ی وحی نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که پیامبر ﷺ دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشان و بستگان آغاز نماید: و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^۱ از این رو پیامبر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور داد که حدود چهل نفر از شخصیت‌های بزرگ بنی‌هاشم را برای ضیافت ناهار دعوت کند و غذایی از گوشت و شیر آماده سازد. همه‌ی میهمانان در وقت معین حاضر شدند و پس از صرف غذا، ابولهب عموی پیامبر با سخنان سبک خود مجلس را از

آمادگی برای ایراد سخن و تعقیب هدف، انداخت و مجلس بدون دستیابی به نتیجه‌ای پایان یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که فردای آن روز مهمانی دیگری ترتیب دهد و همه را، جز ابولهب، به خانه خود دعوت نماید. در مهمانی دوم پیامبر صلی الله علیه و آله پس از صرف غذا سخنان خود را چنین آغاز کرد: هیچ‌کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش، دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و نماینده‌ی من در میان شما باشد؟ پس از سکوتی مطلق و آمیخته با بهت و حیرت حاضران، ناگهان امیرالمؤمنین علیه السلام که سن مبارک او در آن روز از ۱۵ سال تجاوز نمی‌کرد، سکوت را در هم شکست و برخاست و رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم. سپس دست خود^۲ را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان وفاداری بفشارد. در این موقع پیامبر دستور داد که علی علیه السلام بنشیند. بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله گفتار خود را تکرار فرمود و باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به وی دستور داد بنشیند. در مرتبه‌ی سوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست خود را بر

دست حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) زد و جمله‌ی تاریخی خود را
در مجلس بزرگان بنی هاشم درباره علی (علیه السلام) بیان فرمود: هان
ای خویشاوندان و بستگان من؛ علی برادر و وصی و خلیفه‌ی
من در میان شماست.^۳

بدین ترتیب نخستین وصی آخرین سفیر الهی تعیین گردید.

لیلة المیت



در شب سیزدهم ذی الحجه سال سیزدهم بعثت، پیمان عقبه‌ی دوم، میان پیامبر ﷺ و یثربیان - اهالی شهر مدینه - منعقد شد. طی این پیمان مردم یثرب، پیامبر ﷺ را به شهر خود دعوت نموده و قول حمایت و دفاع از آن حضرت را دادند. از فردای آن شب مسلمانان مکه به تدریج به یثرب هجرت کردند. سران قریش که دانستند پایگاه تازه‌ای ایجاد شده است، احساس خطر کردند، زیرا می‌ترسیدند که پس از آن همه آزار و اذیت که به پیامبر ﷺ و پیروان او رسانده‌اند، پیامبر ﷺ در صدد انتقام برآید و هم‌چنین ممکن است راه بازگانی قریش به شام را که از کنار یثرب عبور می‌کرد، مورد تهدید قرار دهد. آنان برای مقابله با چنین خطری، در آخر ماه صفر سال ۱۴ بعثت در دارالندوه

گرد هم آمدند و به چاره اندیشی پرداختند. در این شورا تصمیم گرفتند که پیامبر را به قتل برسانند، بدین صورت که از هر قبیله جوانی آماده شود تا شبانه دسته جمعی بر سر حضرت رسول ﷺ بریزند و او را در بستر خواب، قطعه قطعه کنند. در این صورت قاتل، يك نفر نخواهد بود و بنی‌هاشم نمی‌توانند به خون‌خواهی برخیزند، زیرا جنگ با همه‌ی قبایل برای آنان مقدور نخواهد بود و ناچار به گرفتن خون بها راضی خواهند شد و ماجرا پایان خواهد یافت. قریش برای اجرای نقشه‌ی خود شب اول ربیع الاول را انتخاب کردند.

به دنبال این تصمیم قریش، فرشته‌ی وحی، پیامبر ﷺ را از نقشه‌ی شوم مشرکان آگاه ساخت و دستور الهی را ابلاغ کرد که پیامبر ﷺ شهر مکه را به سوی یثرب ترك کند.

پیامبر ﷺ نقشه سران قریش را با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان گذاشت و فرمود: امشب در بستر من بخواب و آن پارچه‌ی سبزی را که من هر شب بر روی خود می‌کشیدم بر روی خود بکش تا تصور کنند که من در بستر خوابیده‌ام (و مرا تعقیب نکنند).^۱

حضرت علی (علیه السلام) به این ترتیب عمل کرد، مأموران قریش از سر شب خانه پیامبر ﷺ را محاصره کردند و بامداد که با شمشیرهای برهنه بر خانه هجوم بردند علی (علیه السلام) از بستر بلند شد.

آنان که نقشه‌ی خود را تا آن لحظه صد در صد دقیق و موفق می‌پنداشتند، با دیدن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برآشفتنند و از او پرسیدند: محمد کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید؟ کاری کردید که او ناچار شد خانه را ترک کند. در این هنگام به سوی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یورش بردند و به نقل «طبری» او را آزدند و آنگاه وی را به سوی مسجد الحرام کشاندند و پس از بازداشت کوتاهی، او را آزاد ساختند.^۲ سپس در تعقیب پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه رفتند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در غار ثور پنهان شده بود.

حضرت
امیرالمؤمنین علی
علیه السلام برادر پیامبر
صلی الله علیه و آله



حضرت رسول ﷺ پس از ورود به مدینه، برای نخستین بار میان دو تیره از انصار (اوس و خزرج)، که سال‌ها با هم دشمنی و نبرد داشتند، پیوند برادری برقرار کرد و به برکت این پیوند، گذشته‌ها را فراموش کردند و ستون عمده‌ی ارتش اسلام در مقابل مشرکان شدند.

پیامبر ﷺ برای بار دوم دستور داد تا یاران او، از مهاجر و انصار، با یکدیگر پیمان برادری ببندند و هر کدام برای خود، برادری برگزینند.

رسول خدا ﷺ به یارانش فرمود: در راه خدا دو تا دو تا برادر شوید.

آنگاه مسلمانان دو به دو دست یکدیگر را به عنوان برادری فشردند و بدین ترتیب وحدت و همبستگی بین آنان استوار گردید.

البته در این پیمان نوعی هماهنگی و تناسب افراد با یکدیگر، از نظر ایمان و فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت می‌شد. این مسئله با دقت در وضع و حال افرادی که با هم برادر شدند به خوبی روشن می‌گردد. پس از آن که برای هر یک از مسلمانان، برادری تعیین گردید، علی علیه السلام که تنها مانده بود به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: بین من و کسی پیوند برادری برقرار نساختی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ تو برادر من در دو جهان هستی.

و آنگاه بین خود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عقد برادری خواند.

این موضوع میزان عظمت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به خوبی نشان می‌دهد و روشن می‌سازد که وی تا چه حد به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک بوده است.

ضمناً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى. یعنی تو برای من به منزله‌ی حضرت هارون علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام هستی.

که به این حدیث منزلت می‌گویند.



حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از ۹ سال که در خانه‌ی باصفای پدر زندگی کرد و علوم و معارف الهی را از سرچشمه‌ی زلال نبوت دریافت و به طور کامل از مکتب تربیتی اسلام بهره مند شد و پرورش یافت و ایمان و تقوا با وجودش آمیخته شد، به ازدواج حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درآمد.

از آغاز معلوم بود و همه می‌دانستند که کسی جز حضرت علی (علیه السلام) همسر، هم‌تا و هم‌شان حضرت فاطمه (علیها السلام) نیست، با این وجود بسیاری آرزوی چنین افتخاری را در دل داشتند. در «مناقب ابن شهر آشوب» از ابن عباس و ابن مسعود و دیگران روایت کرده

است که: افراد زیادی از بزرگان صدر اسلام بودند که پس از استقرار پیامبر ﷺ در مدینه، حضرت فاطمه علیها السلام را از وی خواستگاری کردند.

پیامبر ﷺ با این سخن به ایشان پاسخ می‌داد: من منتظر فرمان خدا درباره‌ی او هستم.

اما در این میان شرم و حیای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مانع می‌شد که برای خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام خدمت رسول خدا ﷺ برسد. پس از آن که عده‌ای او را به این کار تشویق کردند و نیز معلوم شد که رسول خدا ﷺ حضرت فاطمه علیها السلام را برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نظر دارد، حضرت امیرالمؤمنین خدمت پیامبر ﷺ شرفیاب شد، اما شرم مانع از بیان خواسته‌اش شد. رسول خدا ﷺ فهمید که علی علیه السلام چه منظوری دارد. از این رو به او فرمود که موضوع را با فاطمه در میان خواهد گذاشت.

ابن سعد در «طبقات» نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ به دخترش فرمود: من از پروردگارم خواسته‌ام تا تو را به همسری بهترین آفریده‌اش و آن که بیش از همه دوستش می‌دارد درآورد. سپس فرمود: و تو دخترم، علی و ویژگی‌ها و فضیلت‌هایش را می‌شناسی، او امروز به خواستگاری تو آمده است، نظرت چیست؟

حضرت فاطمه علیها السلام سکوت کرد و چیزی نگفت. پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت ایشان را علامت رضای او دانست و مسرور شد و صدای تکبیرش بلند شد.

از انس بن مالک روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را گرد آورد و برای آنان سخن گفت و در ضمن سخنانش فرمود: خداوند به من فرمان داده که دخترم فاطمه را به همسری علی درآورم و من او را به پانصد درهم (و به نقلی چهارصد درهم) نقره به ازدواج علی علیه السلام در آوردم. آنگاه به علی فرمود: آیا به این ازدواج راضی هستی؟

علی علیه السلام گفت: راضی هستم و سپس به عنوان شکرگزاری به درگاه پروردگار سجده کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مبارک گرداند و از شما فرزندانی بسیار و پاک برویاند.

سپس خود اضافه می‌کند: و به خدا سوگند که چه بسیار و پاک از ایشان برویানید.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: اگر خداوند متعال امیرالمؤمنین علیه السلام را نیافریده بود بر روی زمین همسری برازنده‌ی حضرت فاطمه علیها السلام یافت نمی‌شد.

و در حدیث قدسی، خداوند متعال خطاب به پیامبر ﷺ چنین فرمود: لَوْ لَمْ أَخْلُقْ عَلِيًّا لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كُفُوٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؛ اگر علی علیه السلام را نمی آفریدم، هرگز برای دخترت فاطمه در زمین هم شأنی نبود.^۱

حضرت امیرالعلیه السلام که چیزی، جز يك شمشیر و يك زره و شتری برای آب کشی نداشت، به فرموده‌ی پیامبر ﷺ زره را به بازار برد و به ۵۰۰ درهم فروخت.^۲

حضرت امیرالعلیه السلام پول‌ها را در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت تا وسایل لازم فراهم شود. حضرت رسول ﷺ بدون شمردن، مشتی از آن را به بلال و مشتی دیگر را به سلمان و قدری از آن را به اسماء داد و بقیه را به ام سلمه سپرد تا جهیزیه‌ی حضرت زهرا علیه السلام را آماده کنند.

۱ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ۹۳

۲ - فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الى اللحد، ص ۱۷۲ - ۱۷۳

در جبهه های جنگ



پیامبر اسلام ﷺ پس از هجرت به مدینه ۲۷ غزوه با مشرکان و یهود و شورشیان داشت که علی (علیه السلام) در ۲۶ غزوه از این غزوات شرکت داشت و فقط در غزوه تبوک به فرمان پیامبر ﷺ، برای خنثی کردن فتنه‌ی منافقان، در مدینه باقی ماند.

جنگ بدر



جنگ بدر نخستین جنگ تمام عیار میان مسلمانان و مشرکان بود. این جنگ در سال دوم هجرت رخ داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این سال آگاهی یافت که کاروان بازرگانی قریش به سرپرستی ابوسفیان، دشمن دیرینه‌ی اسلام، از شام در حال بازگشت به مکه است و چون مسیر کاروان از نزدیکی‌های مدینه رد می‌شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ۳۱۳ نفر از مهاجران و انصار به منظور گرفتن کاروان به سوی منطقه‌ی بدر، که مسیر طبیعی کاروان بود، حرکت کرد.

هدف این بود که قریش بدانند خط بازرگانی آنها در دسترس نیروهای اسلام قرار دارد و اگر آنها از نشر اسلام و آزادی مسلمانان جلوگیری کنند، شریان حیات اقتصادی آنان به وسیله نیروهای اسلام قطع خواهد شد.

از سوی دیگر ابوسفیان چون از حرکت مسلمانان آگاهی یافت، با انتخاب يك راه انحرافی از کناره‌های دریای سرخ، کاروان را به سرعت از منطقه‌ی خطر دور کرد و هم‌زمان، از سران قریش در مکه تقاضای کمک کرد.

به دنبال تقاضای کمک ابوسفیان، تعداد ۹۵۰ تا ۱۰۰۰ نفر از مردان جنگی قریش به سوی مدینه حرکت کردند. در روز ۱۷ ماه رمضان این گروه رو در روی مسلمانان قرار گرفتند، در حالی که نیروی شرك سه برابر نیروی اسلام بود.

در آغاز نبرد، سه تن از دلاوران قریش به نام‌های «عُتبه» پدر هند، برادر بزرگ او «شبهه» و «ولید» (فرزند عتبه) که تا بن دندان مسلح بودند عربده کشان به وسط میدان جنگ آمدند و هم‌اورد خواستند. در این هنگام سه نفر از دلاوران انصار برای نبرد با آنان وارد میدان شدند و خود را معرفی کردند. قهرمانان قریش از جنگ با آنان خودداری نموده فریاد زدند: ای محمد؛ افرادی که از اقوام ما و هم‌شان ما هستند، برای جنگ با ما بفرست.

در این هنگام پیامبر ﷺ به «عبیده بن حارث بن عبدالمطلب»، «حمزه بن عبدالمطلب» و «علی بن ابیطالب» دستور داد به جنگ این سه تن بروند. آنان هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفتند و گفتند: همگی هم شأن ما هستند.

از این سه تن حمزه با شبیه، عبیده با عتبه، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که جوانترین آنها بود، با ولید دایی معاویه، روبه‌رو شدند و جنگ تن به تن آغاز گردید. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حمزه هر دو هم‌اورد خود را به سرعت به قتل رساندند و پس از آن به کمک عبیده شتافتند و عتبه را نیز به هلاکت رساندند.^۱

پس از پیروزی سه قهرمان بزرگ اسلام بر دلاوران قریش، جنگ همگانی آغاز شد و منجر به شکست ارتش شرك گردید و هفتاد نفر اسیر گشتند. در این جنگ بیش از نیمی از کشته شدگان با ضربت شمشیر علی علیه السلام از پای درآمدند.

مرحوم شیخ مفید ۳۶ تن از کشته شدگان مشرکان در جنگ بدر را نام می‌برد و می‌نویسد: راویان شیعه و سنی به اتفاق نوشته‌اند که این عده را علی بن ابی طالب علیه السلام به تنهایی کشته است، به جز کسانی که در مورد قاتل آنان اختلاف است و یا علی علیه السلام در کشتن آنان با دیگران شرکت داشته است.



پس از شکست قریش در جنگ بدر، آنان برای جبران این شکست بزرگ، يك حمله بزرگ به مدینه را تدارك دیدند. پیامبر اکرم ﷺ با اطلاع از تصمیم قریش برای مقابله با دشمن، شورای نظامی تشکیل داد گروهی از مسلمانان گفتند که بهتر است ارتش اسلام در بیرون مدینه با دشمن بجنگد. پیامبر ﷺ با هزار نفر، مدینه را به سوی کوه احد در سمت شمال شهر ترك گفت. در بین راه سیصد نفر از هواداران عبدالله بن ابی، منافق مشهور، به تحريك وی به مدینه بازگشتند. در بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت در دامنهی کوه احد دو لشکر در برابر هم صف آرایی کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «عبدالله بن جبیر» را با پنجاه تیرانداز روی تپه‌ای مستقر ساخت تا نقطه‌ی احتمالی نفوذ دشمن بسته شود و دستور داد به هیچ وجه نباید آن نقطه‌ی حساس را ترک کند؛ چه مسلمانان پیروز شوند و چه شکست بخورند.

از طرف دیگر در جنگ‌های آن زمان، پرچمدار نقش بسیار بزرگی داشت و قریش در این جنگ پرچمدارانی از قبیله‌ی بنی عبدالدار که به شجاعت معروف بودند انتخاب کردند.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: پرچمداران سپاه شریک در جنگ احد ۹ نفر بودند که همه‌ی آنها به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام به هلاکت رسیدند.

همین امر موجب تزلزل روحی سپاه قریش گردید و سپاه قریش پراکنده شد. افراد تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر با دیدن این صحنه، به منظور جمع آوری غنائم، تصمیم گرفتند منطقه‌ی استقرار خود را رها کنند. عبدالله فرمان صریح پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنها یادآوری کرد، ولی توجهی نکردند و بیش از ۴۰

نفرشان از تپه سرازیر شدند و به دنبال جمع آوری غنائم رفتند و عبدالله بن جبیر با کمتر از ۱۰ نفر همان جا ماند.

در این هنگام خالد بن ولید، که با گروهی سواره نظام در کمین بود، چون این وضع را دید، حمله کرد و پس از کشتن حدود ۱۰ نفر از پشت جبهه به مسلمانان یورش برد و این کار با بلند شدن پرچم توسط زنی به نام عمرة بنت علقمه هم‌زمان بود.

از این لحظه به بعد وضع جنگ به کلی عوض شد و مسلمانان شکست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدان اسلام، از جمله «حمزة بن عبدالمطلب» علیه السلام و «مصعب بن عمیر»، یکی از پرچم‌داران ارتش اسلام، به شهادت رسیدند.

از سوی دیگر، با شایعه‌ی کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و تضعیف روحیه‌ی مسلمانان اکثریت قریب به اتفاق آنان عقب نشینی کرده و پراکنده شدند و در میدان جنگ، جز افرادی انگشت شمار، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند و لحظات بحرانی فرا رسید. در این جا بود که نقش بزرگ حضرت علی علیه السلام نمایان گردید، زیرا آن حضرت با شجاعت و رشادتی بی نظیر در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر می‌زد و از وجود مقدس پیشوای عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله در برابر یورش‌های مکرر گروه‌های متعدد مشرکان حراست می‌کرد.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: جبرئیل به رسول خدا گفت: راستی که علی علیه السلام پشتیبانی می‌کند، فرشتگان از پشتیبانی این جوان به شگفت آمده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا چنین نباشد، او از من است و من از او هستم. جبرئیل گفت: من هم از شما هستم. آن روز صدایی از آسمان شنیده شد که پی در پی می‌گفت: لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ وَ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ. ولی گوینده دیده نمی‌شد. از پیامبر صلی الله علیه و آله

سؤال کردند که گوینده کیست؟ فرمود: جبرئیل است.^۱



در این نبرد تمام قبایل و گروه‌های مختلف دشمن اسلام برای کوبیدن اسلام جوان، متحد شده بودند. برخی مورخان شمار سپاه کفر را در این جنگ بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند، درحالی که تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.

هنگامی که گزارش تحرك قریش به اطلاع پیامبر ﷺ رسید، آن حضرت شورای نظامی تشکیل داد. در این شورا، سلمان پیشنهاد کرد که در قسمت‌های نفوذپذیر اطراف مدینه خندقی کنده شود که مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد. جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: پیشنهاد سلمان درست است و باید به آن عمل کرد. پیشنهاد پذیرفته شد و ظرف چند روز با همت و تلاش مسلمانان خندق آماده گردید.

سپاه قدرتمند شرك با همکاری یهود از راه رسید، آنان تصور می‌کردند که در بیابان‌های اطراف مدینه با مسلمانان روبه‌رو خواهند شد، ولی این بار اثری از آنان در بیرون شهر ندیده و به پیشروی خود ادامه دادند و به دروازه‌ی مدینه رسیدند.

با مشاهده‌ی خندق ژرف و عریض اطراف مدینه حیرت‌زده شدند. ناگزیر از آن سوی خندق، شهر را به محاصره درآوردند. حدود يك ماه محاصره‌ی شهر طول کشید.

از سوی دیگر، محاصره‌ی مدینه، روحیه‌ی بسیاری از مسلمانان را به شدت تضعیف کرد. به ویژه آن‌که خبر پیمان شکنی بنی قریظه نیز فاش شد و معلوم گردید که این قبیله به بت پرستان قول داده‌اند که به محض عبور آنان از خندق، اینان نیز از این سوی خندق از پشت به مسلمانان حمله کنند.

با طول کشیدن محاصره، کمبود علوفه و آذوقه به کفار فشار آورد و می‌رفت که حماسه و شور جنگ از سرشان بیرون رود و سستی و خستگی در روحیه‌ی آنان رخنه کند. از این رو سران سپاه چاره‌ای جز این ندیدند که قهرمانان خود را از خندق عبور دهند و به گونه‌ای بن بست جنگ را بشکنند. پنج نفر از قهرمانان، اسب‌های خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز درآورده و از نقطه‌ی تنگ و باریکی به جانب دیگر خندق پریدند و برای جنگ تن به تن هم‌وارد طلبیدند.

یکی از این قهرمانان «عمرو بن عبدود» بود که او را با هزار مرد جنگی برابر می‌دانستند و چون در سرزمینی به نام «لیل» به تنهایی بر يك گروه دشمن پیروز شده بود، «فارس لیل» شهرت داشت.

عمرو پس از پرش از خندق، فریاد هل من مبارز سر داد و چون کسی از مسلمانان آماده‌ی مقابله با او نشد، جسورتر گشت و به تمسخر گفت: شما که می‌گویید کشتگانتان در بهشت هستند و کشته‌های ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم و یا او مرا به دوزخ بفرستد؟! سپس رجز خواند و گفت: بس که فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم صدایم گرفتم.

نعره‌های پی در پی عمرو، چنان رعب و ترسی در دل‌های مسلمانان افکنده بود که همگی می‌خکوب شدند و قدرت حرکت از آنان گرفته شده بود.

هر بار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می‌شد، فقط حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برمی‌خاست و از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه می‌خواست که به میدان برود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله موافقت نمی‌کرد. این کار سه بار تکرار شد. سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موافقت کرد و شمشیر خود را به او داد و عمامه بر سرش بست و برای او دعا کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به میدان جنگ رهسپار شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **بَرَزَ الْإِسْلَامُ كُلُّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ**؛ تمام اسلام در برابر تمام کفر قرار گرفته است.^۱

این کارزار سرنوشت ساز، آینده‌ی اسلام و شرک را مشخص می‌کرد. حضرت علی علیه السلام پیاده به طرف عمرو شتافت و چون با او رو در رو قرار گرفت، فرمود: تو با خود عهد کرده بودی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد آن را بپذیری.

او گفت: چنین است.

فرمود: نخستین درخواست من این است که آیین اسلام را بپذیری.

گفت: از این درخواست بگذر.

فرمود: بیا از جنگ صرف نظر کن و از این جا برگرد و کار محمد صلی الله علیه و آله را به دیگران واگذار.

اگر او راست‌گو باشد، تو سعادتمندترین فرد به وسیله‌ی او خواهی بود و اگر غیر از این باشد مقصود تو بدون جنگ حاصل می‌شود.

گفت: حتی زنان قریش نیز هرگز از چنین کاری سخن نخواهند گفت.

فرمود: پس برای جنگ از اسب پیاده شو.

گفت: گمان نمی‌کردم هیچ عربی چنین تقاضایی از من بکند. من دوست ندارم تو به دست من کشته شوی، زیرا پدرت دوست من بود. برگرد، تو جوانی،

حضرت فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم...

عمرو از گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام خشمگین شد و با غرور از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به طرف حضرت حمله کرد. جنگ سختی درگرفت و عمرو ضربت سختی بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آورد. حضرت ضربت او را، با سپر دفع کرد ولی سپر دو نیم گشت و سر مبارک آن حضرت زخمی شد، در همین لحظه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرصت را غنیمت شمرد و ضربتی محکم بر او فرود آورد و او را نقش زمین ساخت. ناگهان صدای **اللَّهُ أَكْبَرُ** **أَسَدُ اللَّهِ** **الْغَالِبِ** حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بلند شد. غریو (فریاد) شادی از سپاه اسلام برخاست زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قهرمان بزرگ عرب را کشته بود.^۲

کشته شدن عمرو سبب شد که آن چهار نفر نیز پا به فرار بگذارند! سه نفر از آنان توانستند از خندق به سوی لشکرگاه خود بگذرند، ولی یکی از آنان به نام نوفل، با اسب خود در خندق افتاد و علی علیه السلام وارد خندق شد و او را نیز به قتل رساند! سپاه کفر روحیه‌ی خود را باختند و قبایل مختلف هر يك به فکر بازگشت افتادند.

آخرین ضربت را خداوند به صورت باد و طوفان شدید بر آنان وارد ساخت و سرانجام با ناکامی کامل راه خانه‌های خود را در پیش گرفتند.

حاکم نیشابوری نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرمود: بی تردید پیکار علی بن ابی طالب در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است.^۲



حضرت رسول ﷺ در سال هفتم هجرت تصمیم به خلع سلاح یهودیان خیبر گرفت، زیرا خیبر به صورت يك كانون توطئه و فتنه بر ضد مسلمانان در آمده بود و یهودیان این قلعه، بارها با دشمنان اسلام همکاری کرده بودند.

از این رو پیامبر ﷺ با ۱۶۰۰ نفر سرباز رهسپار خیبر شد. در نبرد خیبر پس از آن که مجاهدان مسلمان تمام دژهای خیبر را فتح کردند، آخرین دژ یهودیان یعنی دژ قموص که بزرگ‌ترین دژ و مرکز دلاوران آنها بود، باقی مانده بود. مسلمانان ۸ روز آن را محاصره کردند ولی موفق به فتح آن نشدند. پیامبر ﷺ

روزی پرچم را به دست ابوبکر و روز دیگر به عمر داد ولی هر دو بدون این که کاری انجام دهند برگشتند.

این وضع بر پیامبر ﷺ سنگین می نمود، از این رو فرمود:
لَأَعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
كَرَّارٌ لَيْسَ بِفَرَّارٍ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ؛ فردا این پرچم را به دست
کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خدا
و رسولش نیز او را دوست می دارند و خداوند این دژ را به
دست او می گشاید.

آن شب همه در این فکر بودند که فردا پیامبر ﷺ پرچم را
به دست چه کسی خواهد داد؟ هنگامی که آفتاب طلوع کرد
سربازان دور خیمه‌ی پیامبر ﷺ را گرفتند و هر کدام امیدوار
بود که حضرت پرچم را به دست او بدهد.

سعد ابی وقاص می گوید: وقتی پیامبر ﷺ از خیمه بیرون آمد،
همه‌ی گردن‌ها به سوی او کشیده شد و من نیز در برابر پیامبر
ﷺ ایستادم، شاید این افتخار از آن من گردد. در این هنگام
پیامبر ﷺ فرمود: علی کجاست؟

عرض کردند: به درد چشم دچار شده و به استراحت مشغول
است.

پیامبر ﷺ شخصی را به خیمه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
فرستادند و او حضرت علی (علیه السلام) را به حضور پیامبر ﷺ آورد.
حضرت رسول ﷺ برای شفای چشم ایشان دعا کرد و به برکت

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحتی حضرت امیر علیه السلام بهبود یافت. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله زره خود را به او پوشاند و ذوالفقار را به کمر او بست و پرچم را به دست او داد و به او یادآور شد که پیش از آغاز نبرد، دشمن را به آیین اسلام دعوت نماید، اگر نپذیرفتند به آنان بگویند که می‌توانند با پرداخت جزیه (نوعی مالیات) و خلع سلاح، آزادانه زیر پرچم اسلام زندگی کنند و بر آیین خود باقی بمانند، اگر هیچ کدام را نپذیرفتند راه نبرد را پیش گیرد. سپس فرمود: بدان که هرگاه خداوند فردی را به وسیله‌ی تو راهنمایی و به حق هدایت کند، بهتر از آن است که بهترین شتران، از آن تو باشند و آنها را در راه خدا صرف کنی.

وقتی مجاهدان اسلام به نزدیکی قلعه‌ی دشمن رسیدند، دلاوران یهود از دژ بیرون آمدند، حارث برادر مرحب، قهرمان معروف یهودیان، نعره زنان به سوی علی علیه السلام شتافت؛ نعره او چنان وحشت آفرین بود که سربازان پشت سر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی اختیار عقب رفتند. حارث همچون شیر خشمگین بر حضرت حمله برد، ولی لحظاتی بیش نگذشت که جسد مجروح و بی جان او بر زمین افتاد. مرگ حارث، برادرش مرحب را سخت متأثر کرد. او برای گرفتن انتقام برادرش در حالی که غرق در سلاح بود و زره‌هایی بر تن و کلاه خودی (به گفته‌ی برخی از سنگ) بر سر داشت به مصاف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد.

هر دو قهرمان شروع به رجزخوانی کردند. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده‌ی قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و او را به خاک افکند. در این هنگام سایر جنگ‌جویان یهود که پشت سر مرحب بودند پا به فرار گذاشتند و به داخل قلعه پناه بردند و در آن را بستند.

اما حضرت حیدر کرار علیه السلام با قدرت الهی در قلعه را، دری که به گفته‌ی برخی چنان عظیم بود که پنجاه نفر نمی‌توانستند آن را حرکت دهند، از جا کند و راه را برای ورود سربازان اسلام به درون قلعه هموار ساخت.^۱

در سال دهم هجرت، بعد از اتمام حجه الوداع در غدیرخم، قبل از جحفه، حادثه‌ای رخ داد که می‌توانست سعادت ابدی بشریت را تضمین کند و برای همیشه، انسان‌ها را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد، به این جهت، داستان غدیر یک قصه تاریخی خاص نیست که زمان آن گذشته باشد؛ و یک حادثه شخصی هم نیست که فقط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به عنوان وصی خود به اعتقاد ما شیعیان و یا به عنوان محبوب جامعه اسلامی آن‌چنان که اهل سنت می‌گویند معرفی نموده و در نتیجه تاریخ آن گذشته باشد؛ بلکه در غدیرخم تاریخ کل بشریت رقم خورد؛ زیرا که امامت امامان در طول تاریخ مطرح شد؛ حقیقتی که از امیرمؤمنان علیه السلام آغاز می‌شود و به حضرت مهدی صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) منتهی

می‌گردد و مخالفان نیز این را به خوبی فهمیده‌اند؛ بنابراین از همان آغاز تلاش کردند و تاحدی هم موفق شدند که داستان غدیر را تأویل و توجیه کنند؛ چرا که اگر فقط امامت علی علیه السلام مطرح بود، ممکن بود به نوعی آن را پذیرا شوند، ولی از آنچه که ترس داشتند و دارند، تداوم امامت و ولایت است که مخالفان را در طول تاریخ خلع سلاح می‌کرده است بنابراین، به سختی در مقابل آن قرار گرفتند و از اول زیر بار آن نرفتند تا جلوی استمرار آن را بگیرند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا بر امر الهی، در سال دهم هجرت تصمیم به زیارت خانه خدا و بجا آوردن حج نمودند؛ لذا مردم را از این امر مطلع کردند. و حتی برای آگاه نمودن اهالی مناطق مختلف، قاصدانی را به آن شهرها گسیل داشتند. فرستادگان حضرت نیز همان‌گونه که وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود اعلام نموده بودند، این پیام را به مردم رساندند که این آخرین حج رسول خداست و این سفره دارای اهمیت فراوانی است. هر کس که توانایی و استطاعت آن را دارد، بر او لازم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در این سفر همراهی نماید. گرچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله با همراهی عده‌ای از اصحاب خویش پیش از این، اعمال عمره مفرده را انجام داده بودند، اما این نخستین بار و تنها مرتبه‌ای در طول حیات طیبه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که بنا بر امر الهی، حضرت تصمیم به بجای آوردن و تعلیم مناسک حج گرفتند. پس از این اعلام، جمعیت کثیری در مدینه جهت همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و بجای آوردن اعمال حج، مجتمع گشتند. مورخان و صاحب نظران از این سفر رسول خدا با عنوان

حجه الوداع، حجه الاسلام، حجه البلاغ، حجه الکمال و حجه التمام یاد می‌نمایند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با پای پیاده و در حالی که غسل نموده بودند، در روز شنبه ۲۴ یا ۲۵ ذیقعد به همراه همراهان خود و اهل بیت گرامیشان و عامه مهاجرین و انصار و جمعیت کثیری که گرداگرد حضرت اجتماع کرده بودند، به قصد بجای آوردن مناسک حج از مدینه خارج گشتند. تعداد جمعیتی که به همراه حضرت از مدینه خارج شده بودند را بین ۷۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ نقل نموده‌اند؛ اما افراد بسیاری به غیر از این عده، نظیر اشخاصی که در مکه مقیم بودند و یا اشخاصی که از شهرهای دیگر خود به مکه آمده و در آنجا به حضرت ملحق شدند، به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و با اقتدای به ایشان مناسک حج را در این سفر بجای آورده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی نمودند. امام علی علیه السلام، پیش از تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله برای بجای آوردن مناسک حج، از طرف ایشان برای تبلیغ اسلام و نشر معارف الهی به جانب یمن فرستاده شده بودند؛ اما هنگامی که از تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله برای سفر حج و لزوم همراهی سایر مسلمین با آن حضرت در این سفر، آگاه گشتند، به همراه عده‌ای از یمن به سمت مکه حرکت نمودند و در آنجا پیش از آغاز مناسک، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملحق شدند.

سرانجام اعمال حج، پایان یافت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همراه جمعیت کثیری که ایشان را همراهی می‌نمودند، شهر مکه را

ترک نمودند و رهسپار مدینه شدند که در بین راه به محل غدیرخم رسیدند.

هنگامی که رسول اکرم در روز ۵ شنبه ۱۸ ذی الحجه به وادی غدیرخم رسیدند و پیش از جدایی اهالی شام، مصر و عراق از میان جمعیت، جبرئیل امین از جانب خداوند بر ایشان نازل گردید و این آیه نازل شد: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتہ واللہ یعصمک من الناس» ای پیامبر، آنچه را از ناحیه پروردگارت به تو نازل شد، ابلاغ کن و (برسان) و اگر انجام ندهی (نرسانی) اصلاً پیغام پروردگار را نرساندی و خدا تو را از (شر) مردم، نگه می‌دارد.

و از جانب حق تعالی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را امر نمود تا حکم آنچه را که در قبل بر پیامبر درباره امام علی علیه السلام نازل گشته بود، به مردم ابلاغ نمایند. در این هنگام، پیشتازان کاروان و افرادی که جلوتر حرکت می‌نمودند، حوالی جحفه رسیده بودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه، دستور توقف کاروانیان را صادر نمودند و امر فرمودند تا آنانی که پیشاپیش حرکت می‌نمودند، به محل غدیر بازگردند و افرادی که در پس قافله، عقب مانده بودند، سریع‌تر به کاروان در این وادی، ملحق شوند. در این هنگام، زمان به جای آوردن نماز ظهر فرا رسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فریضه ظهر را در گرمای شدید، به همراه جمعیت کثیر حاضر، ادا نمودند. شدت گرما در وادی غدیر به حدی بود که اشخاص، گوشه‌ای از ردا و لباس خویش را برای در امان بودن از شدت تابش آفتاب، بر سر می‌افکندند و مقداری

از آن را برای کاستن از شدت گرمای شن‌ها و سنگ‌ها، در زیر پای خویش می‌گستردند. برای رسول خدا نیز پارچه‌ای بر روی شاخسار آن درختان کهن افکندند تا مانعی در برابر حرارت موجود و تابش خورشید، ایجاد نمایند. هنگامی که حضرت از نماز فارغ گشت، از جهاز شتران، در همان محلی که به فرمان رسول خدا ﷺ توسط صحابه آماده شده بود، منبری ساختند و وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ بر فراز آن در آمدند و شروع به ایراد خطبه، با صدایی بلند و رسا نمودند؛ در حالی که جمعیت فراوان همراه پیامبر ﷺ، بر گرداگرد حضرت جمع گشته بودند و به سخنان نبی اکرم ﷺ گوش فرا می‌دادند و برخی از افراد نیز برای آنکه همگان از کلام رسول خدا ﷺ مطلع گردند، سخنان آن حضرت را با صدایی بلند برای افرادی که دورتر قرار داشتند، تکرار می‌نمودند. پیامبر ﷺ، امیر المومنین (علیه السلام) را معرفی کردند و چنین فرمودند: ای مردم، آیا من از شما نسبت به خودتان صاحب اختیارتر نیستم؟ گفتند: آری، یا رسول الله. حضرت نگاهی به آسمان کرد و فرمود: خدایا شاهد باش، و این را سه بار تکرار کرد، سپس فرمود: بدانید هر که من مولای او و نسبت به او صاحب اختیارتر هستم، این علی (علیه السلام) مولا و صاحب اختیار اوست.

سقیفه ی بنی ساعده



حضرت رسول ﷺ در ماه صفر سال یازدهم هجرت به جوار پروردگار شتافت. در حالی که حضرت علی علیه السلام و گروهی از بنی هاشم و برخی از یاران بزرگ رسول خدا ﷺ مشغول شستن و کفن کردن بدن مطهر او بودند، گروهی از فرصت طلبان در محلی به نام سقیفه ی بنی ساعده جمع شدند و برخلاف دستور پیامبر ﷺ، که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را وصی و جانشین خود معرفی کرده بودند، فرد دیگری را به عنوان جانشین رسول خدا برگزیدند.

عموم مردم با او بیعت کردند، ولی حضرت امیرالعلیه السلام و گروهی از بزرگان صحابه از بیعت خودداری کردند. آنان سخنان پیامبر ﷺ را در حجة الوداع به خاطر داشتند و جز علی علیه السلام کسی را شایسته‌ی خلافت نمی‌دیدند. مدتی از بیعت سقیفه نگذشته بود که دستگاه خلافت تصمیم گرفت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرد. از طرفی علاقه مندان امام، به عنوان اعتراض به جریان سقیفه، در خانه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تحصن کرده بودند.

تاریخ در این ماجرا اتفاقات تلخی ثبت نموده است.^۱

خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام



چه بسا از افراد ناآگاه و یا دارای غرض، تلاش می‌کنند که حقیقت مظلومیت و خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را انکار کنند و تکرار می‌کنند که علی علیه السلام خانه نشین نبوده است و وانمود می‌کنند که حادثه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام درگذر تاریخ اتفاق افتاده ولی بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام رضایت داد و با آنها همکاری داشت. در جواب می‌گوییم که این تجاهل (خود را به نادانی زدن) نمی‌تواند آن حقیقت را برکسی پوشیده دارد.

زیان‌هایی که در اثر خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد عبارتند از: بدعت‌ها، دوری امت از امام و عدم شناخت وی، از بین رفتن معارف نبوت، وارونه جلوه دادن احکام الهی و...

خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام



پس از قتل خلیفه‌ی سوم در ذی الحجه سال ۳۵ هجری، مردم به سراغ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و از ایشان خواستند تا خلافت را بپذیرند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا از پذیرفتن این کار خودداری کرد و فرمود: به فرد دیگری رجوع کنید؛ چرا که شما طاقت حکومت مرا ندارید. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشانده و راه راست ناشناس گردیده است. بدانید که اگر من درخواست شما را بپذیرم، با شما چنان رفتار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته‌ی گوینده و سرزنش سرزنش کننده گوش نمی‌دهم. من اگر وزیر (راهنمای) شما باشم بهتر است تا امیر باشم.^۱

۱ - وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرٌ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنِّي أَمِيرًا، خطبه ۹۲

پس از اصرار و پافشاری مردم فرمود: اگر نبود که حقی را زنده کنم و ظلمی را از بین ببرم، مهار خلافت را رها می‌کردم. و پس از انجام مراسم بیعت، به بیعت کنندگان فرمود: بدانید! همان گرفتاری‌هایی که در زمان بعثت رسول اکرم ﷺ دامن‌گیر شما بود، امروز به سوی شما بازگشته است؛ سوگند به آن کسی که محمد را برگزید، باید به هم مخلوط شده و زیر و رو شوید و در غربال آزمایش غربال گردید تا صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند، جلو افتند و آنان که به ناحق پیشی گرفته‌اند، عقب روند.

سپس فرمودند: هان ای مردم! گناهان و نافرمانی‌ها همانند اسب‌های سرکشی هستند که سواران خود را، که اهل باطل و گناهند، به دوزخ می‌اندازند و تقوا و پرهیزگاری چون شتران رام و راهواری هستند که مهارشان به دست سواران بوده، آنها را به بهشت می‌رسانند.

تقوا راه حق است و گناه راه باطل و هر يك پیروانی دارند، اگر اهل باطل زیاد است از قدیم چنین بوده است و اگر اهل حق کم است گاهی کم نیز جلو رفته است.

فرمان آن حضرت به مالك اشتر، هنگامی که او را به حکومت مصر منصوب کرد، نشانگر نهایت مهربانی و دلسوزی آن حضرت است.

به مالك چنين مى فرمايد: پيوسته قلبت را از مهر مردم آکنده ساز و از لطف و محبت به آنان، سرشار كن. زنهار! نسبت به مردم چون جانورى درنده، كه براى خوردنشان دنبال فرصت مى گردد، مباش؛ چه آنان بر دو دسته اند: يا برادر دينى تو به شمار مى روند و يا اين كه در آفرينش، همانند تو مى باشند. خطايى كه از آنان سر مى زند بپوشان و از كار زشتى كه، دانسته يا ندانسته، انجام مى دهند درگذر.

عدالت در سیره عملی و نظری امام علی (علیه السلام)



دین جهان شمول اسلام، به تمام ابعاد وجودی انسان توجه دارد و دستورهایش، در جهت سعادت‌مند ساختن انسان، با حقیقت و ابعاد وجودی وی منطبق است؛ زیرا خداوندی که از تمام ابعاد وجود انسان آگاهی کامل دارد، آن را پدید آورده است. یکی از فرمان‌های اساسی اسلام، توصیه به عدالت در تمام امور است. عدالت که یکی از زیباترین واژه‌های تاریخ می‌باشد با نام زیبای علی (علیه السلام) درآمیخت و عدالت علوی را در صفحات زرین تاریخ پدید آورد.

عدالت، در اندیشه امام جایگاه ویژه دارد و از پایگاهی بس

بلند برخوردار است. امام علی علیه السلام معیارهای عدالت را نیک شناخت، با ژرف‌ترین واژه‌ها و جمله‌ها بیان کرد و در عینیت زندگی پرفراز و نشیب خویش آشکار ساخت. او لحظه‌ای و ذره‌ای از میزان عدل فاصله نگرفت، در میدان جنگ با دشمن‌ترین دشمنان خویش به عدالت رفتار کرد و سرانجام هستی خویش را در این راه نهاد.

شناخت عدل، آگاهی از شیوه‌های اجرایی و ارزیابی دقیق قلمرو و گسترده‌اش و از خودگذشتگی برای عینیت یافتن آن از ویژگی‌های امام علی علیه السلام است.

جایگاه عدل در جهان تکوین و نظام تشریع و اجتماعات انسانی و نیز در بعد حیات معنوی و زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی انسان در اندیشه کران‌ناپیدای امام علی علیه السلام تبیین گشته و در زندگی فردی و اجتماعی‌اش شکوفا شده است؛ بدان سان که سراسر زندگی آن امام، تجسم بی‌چون و چرا و بی‌کم و کاست عدل و عدالت است.

امام علی علیه السلام درباره اهمیت این اصل می‌فرماید: عدل پایه‌ای است که پایداری جهان به آن بستگی دارد.

نگاهی به عدالت امام علی علیه السلام

پیرمردی به نام «عاصم بن میثم» به محضر علی علیه السلام، در آن هنگام که بیت المال را تقسیم می‌کرد، آمد و عرض کرد: من پیر و فرتوت هستم، به من زیاده بده. امیر مؤمنان علی علیه السلام

فرمود: «سوگند به خدا! این اموال از دسترنج من به دست نیامده و آن را از پدرم به ارث نبرده‌ام؛ بلکه امانتی در دست من است که باید حدود آن را رعایت نمایم.» سپس برای آنکه به آن پیرمرد احسان شود، به حاضران فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ شَيْخاً كَبِيراً مُثْقَلًا» خدا رحمت کند کسی را که به پیرمرد افتاده کمک کند. به این ترتیب عواطف مردم را در مورد کمک رسانی به آن پیرمرد جلب نمود.

در کوفه، عصر خلافت علی (علیه السلام)، جمعی از ایرانیان که قبلاً برده اعراب بودند و علی (علیه السلام) آنها را آزاد کرده بود، به عنوان موالی و همراه خوانده می‌شدند، هر روز به مسجد می‌آمدند و پای سخنرانی علی (علیه السلام) می‌نشستند و بهره می‌بردند، بعضی از خودخواهان تیره دل عرب، مانند «اشعث بن قیس» که نژادپرست بود و عجم‌ها را تحقیر می‌کرد، به عنوان اعتراض به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین گفت: «ای امیر مؤمنان! این افراد (حمراء) پیش روی تو بر ما چیره شده‌اند و تو از آنها جلوگیری نمی‌کنی... امروز، من نشان خواهم داد که عرب چه کاره است؟»

حضرت علی (علیه السلام) خطاب به او و امثال او فرمود: «این عرب‌های شکمباره در بستر نرم به استراحت پرداخته‌اند، ولی همین حمراء (ایرانیان آزاد شده) در روزهای گرم، برای تامین هزینه زندگی زحمت می‌کشند؛ آنگاه شما از من می‌خواهید این زحمت‌کشان (بینوا) را از خود دور کنم، تا خودم جزء ستمگران گردم؟ هرگز چنین نخواهم کرد...»

از احسان علی‌العلیه^{علیه السلام} به قاتلش «ابن ملجم» اینکه به فرزندش امام حسن‌العلیه^{علیه السلام} فرمود: «نسبت به ابن ملجم مهربان باش، او اسیر تو است، به او رحم و احسان کن... ما خاندانی هستیم که روش ما آمیخته با کرم، عفو، مهربانی و شفقت است، سوگند به حقی که بر گردنت دارم، از آنچه می‌خورید و می‌آشامید، به او نیز بدهید، دست و پایش را زنجیر نکن، اگر از دنیا رفته او را با یک ضربت که به من زده قصاص کن، او را مثله نکن (اعضای بدنش را جدا نکن) زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: از مثله بپرهیزید حتی نسبت به سگ گزنده؛ و اگر زنده ماندم، خودم می‌دانم با او چه کنم، ما از خاندانی هستیم که نسبت به گنهکار با عفو و گذشت و کرم برخورد می‌کنیم.

آری این است بزرگواری و بزرگ منشی و احسان سرشار امیرمؤمنان علی‌العلیه^{علیه السلام}؛ به امید آنکه عدالت و احسان او همواره سرمشق و الگوی ما شیفتگان و شیعیان آن حضرت باشد. ان شاء الله.^۱

نبرد در سه جبهه



روش عدالت محور حضرت امیرالکلیه علیه السلام در حکومت و تقسیم اموال، برای بسیاری خوشایند نبود از این رو شروع به اعتراض کردند و سرانجام بیعت را شکستند و مردم را علیه حضرت امیرالکلیه علیه السلام تحریک نمودند.

از سوی دیگر آن حضرت پس از بیعت تصمیم گرفت در اولین فرصت حکام و فرمانداران نالایق را عزل کند و به جای آنها افراد شایسته و صالحی را بگمارد. این فرمانداران برکنار شده نیز که از حضرت، کینه به دل داشتند، لذا با بیعت شکنان هم صدا شدند و فتنه‌ی جنگ جمل را به راه انداختند.

به طور کلی حضرت در طول مدت کوتاه حکومت خود، که کمتر از پنج سال بود با سه گروه ناکشین، قاسطین و مارقین درگیر بودند.





نخستین گروهی که علیه حضرت طغیان کردند همان کسانی بودند که در زمان عثمان از امتیازات ویژه برخوردار بودند و چون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنها را با دیگران برابر در نظر گرفت، دست به پیمان شکنی زدند و با اجتماع در بصره، به همراهی حاکمان معزول، فتنه‌ی جمل را به راه انداختند و عایشه را با خود همراه کردند. سردسته‌ی این گروه طلحه و زبیر بودند. طلحه از اولین کسانی بود که با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کرده بود، با این تصور که آن حضرت نیز مانند عثمان عمل خواهد کرد و به او امتیاز می‌دهد، اما وقتی عدالت را دیدند

۱ - ناکثین یعنی پیمان‌شکنان و مصداق آن همان طلحه و زبیر می‌باشند.

پیمان را شکستند و سر به شورش برداشتند. انگیزه‌ی اینها در واقع استمرار اختلافات طبقاتی بود.

جنگ جمل در سال ۳۶ هجری در نزدیکی بصره رخ داد و عایشه نیز در آن شرکت داشت و مردم را علیه امیرالمؤمنین علیه السلام تحریک می‌کرد.

این نبرد سه روز بیشتر طول نکشید و حضرت خیلی زود دشمن را شکست داد.

زبیر که گویا قبل از شروع جنگ پشیمان شده بود، از میدان نبرد بیرون رفت و میهمان کسی شد، ولی وقتی خواب بود صاحب‌خانه او را کشت و سرش را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد.

اما آن حضرت او را سرزنش کرد و فرمود: او میهمان تو بود، نباید او را می‌کشتی!

طلحه نیز در میدان جنگ کشته شد و بدین طریق جنگ پایان گرفت.

بعد از خاتمه‌ی نبرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرکز حکومت خود را شهر کوفه قرار داد.

جنگ صفین (فتنه) قاسطین^۱



دسته‌ی دیگری که بر ضد حکومت حضرت امیرالکلمه^{علیه السلام} به پا خاسته و جنگی را بر آن حضرت تحمیل کردند، معاویه و عمروعاص بودند که با فریب مردم شام و به بهانه‌ی خون‌خواهی عثمان، جنگ صفین را به راه انداختند. این نبرد در سال ۳۷ هجری آغاز شد و مدت آن ۱۲ ماه (و به نقلی ۱۸ ماه) طول کشید.

در روزهای آخر جنگ که شکست معاویه قطعی به نظر می‌رسید، عمروعاص حيله‌ای ساخت و بدین طریق خود و

۱ - منظور از قاسطین همان معاویه و یارانش نظیر عمروعاص می‌باشد و در مجموع یعنی معاندین و تجاوزکاران.

معاویه را از خطر نجات داد. او به شامیان گفت: پاره‌های قرآن را بر سر نیزه‌های خود قرار دهند و کوفیان را به داوری قرآن فراخواندند.

این حيله کارساز شد و در سپاه کوفه اختلاف ایجاد کرد و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مجبور شد داوری را بپذیرد. آن حضرت، ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان نماینده‌ی خود برگزید ولی کوفیان نپذیرفتند و بر نمایندگی ابوموسی اشعری که مردی ساده لوح و نادان بود اصرار کردند. ابوموسی نیز فریب عمروعاص را خورد و حضرت علی (علیه السلام) را از خلافت بر کنار کرد و پس از آن عمر و عاص بر خلاف توافقی که با ابوموسی اشعری داشت، معاویه را خلیفه‌ی مسلمانان اعلام کرد.

جنگ نهروان (فتنه‌ی مارقین)



پس از این‌که کوفیان حقیقت ماجرای داوری را فهمیدند و متوجه شدند این کار همان‌طور که حضرت امیرالعلیه السلام فرموده بود، حيله ای بیش نبوده است، عده‌ای از آنان گفتند داوری اشتباه بود و علی نباید آن را می‌پذیرفت!! و با مطرح کردن شعار لا حُكَمَ إِلَّا لِلَّهِ عمل حضرت امیرالعلیه السلام را خلاف دانستند. این گروه که «خوارج» نامیده شدند، افرادی به ظاهر عابد و زاهد بودند ولی شعور و درك نداشتند و به فرموده‌ی امیرالمؤمنان علی السلام حق را در ظلمات باطل می‌جستند. حضرت امیرالعلیه السلام، ابن

۱ - مارقین یعنی خوارج یا همان خارج شدگان از مبانی و ارکان دین، مثل ابن ملجم مرادی.

عباس را نزد آنها فرستاد تا آنان را متوجه خطا و اشتباهشان سازد، ولی آنان از رای خود منصرف نشدند. حضرت خود به سوی آنان رفت و آنها را نصیحت کرد. ولی آنها گفتند: ما و تو هر دو کافر شده بودیم، ما توبه کردیم و تو بر همان حال باقی مانده‌ای، تو هم باید توبه کنی!

این عده در منطقه‌ی نهروان اجتماع کرده و موجب ناامنی شده بودند. پس از نصیحت‌ها و نامه‌های بسیار زیاد حضرت علی علیه السلام، بیشتر (تقریباً دو سوم) آنها آگاه شدند و از روش خود دست برداشتند، اما باقی‌مانده بر اعتقاد خود اصرار ورزیدند و بدین طریق جنگ نهروان درگرفت. طولی نکشید که از آن گروه گمراه، همگی، جز نه نفر، به قتل رسیدند. از جمله این ۹ نفر که سالم مانده و از صحنه نبرد گریختند، عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنة الله علیه بود. این نبرد در سال ۳۸ هجری و به گفته‌ی برخی مورخان در سال ۳۹ هجری رخ داد.^۲

شهادت مولای متقیان امیر مومنان علی (علیه السلام)



گفتیم که در جنگ نهروان نه نفر از خوارج زنده ماندند و گریختند. فراریان خوارج در مکه گرد آمده و اوضاع مسلمین را بررسی می کردند، سه تن از آنان به نام های ۱- عبدالرحمان بن ملجم ۲- برك بن عبدالله ۳- عمرو بن بكر در ضمن گفتگو به این نتیجه رسیدند که تمام خونریزی ها و گرفتاری مسلمین به دلیل وجود سه نفر است: معاویه، عمروعاص و حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ اگر این سه نفر از میان برداشته شوند، مسلمانان آسوده می شوند، آنها با خود پیمان بستند که هر کدام، یکی از این سه نفر را به قتل برسانند؛ عبدالرحمن ملعون،

کشتن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عهده گرفت، عمرو بن بکر، کشتن عمروعاص و برك بن عبدالله نیز قتل معاویه را به گردن گرفت. هر يك شمشیر خود را با سم کشنده‌ای زهرآلود نمودند تا ضربتشان مؤثر واقع شود.

نقشه‌ی آن‌ها این بود که در شب نوزدهم ماه مبارك رمضان مقصود خود را عملی سازند.

عبدالرحمن بن ملجم ملعون در اواخر شعبان وارد کوفه شد و در منزل «قطام» زنی که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند و از این رو کینه‌ی شدیدی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت، ساکن شد. قطام نیز ابن ملجم را به کشتن علی علیه السلام تشویق کرد.

آن حضرت خود بارها از شهادت خود خبر داده بود و در همان سالی که به شهادت رسید به اصحاب خود فرموده بود: امسال شما به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود.

سحر ۱۹ ماه رمضان، امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شدند، در حالی که قندیل‌ها رو به خاموشی می‌گذاشت و مسجد تاریک شده بود.

آن حضرت در تاریکی چند رکعت نماز خواندند و لختی مشغول تعقیبات نماز شدند و برخاستند و باز دو رکعت نماز خواندند، آن‌گاه برای گفتن اذان به بام مسجد رفتند و به سپیده‌ی

صبح خطاب نمودند و فرمودند: هیچ وقت طلوع نکردی که من خواب باشم.^۱

آنگاه از مأذنه به زیر آمد، خفتگان را برای نماز از خواب بیدار کرد، حضرت به محراب رفت و به نماز ایستاد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در رکعت اول هنگامی که سر از سجده برداشت، ابن ملجم ملعون شمشیر خود را حرکتی داد و فرق حضرت را تا جای سجده شکافت، آن حضرت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ؛ فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ مردم با شنیدن صدای حضرت دگرگون شدند و همه به سوی محراب دویدند و دیدند که حضرت خاك بر محل زخم می‌ریزد و این آیه را تلاوت می‌کند: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى؛^۲ شما را از خاك آفریدیم و به آن باز خواهیم گرداند و بار دیگر از خاك بیرون خواهیم آورد.

آنگاه فرمودند: امر خدا فرا رسید و گفته‌ی رسول خدا رخ داد. پس از آن، وقتی که محاسن شریفشان به خون آغشته شد، آن را با دست گرفتند و فرمودند: آیا به شما نگفتم که این محاسن، به زودی رنگین خواهد شد؟

۱ - شهید تنها، ص ۱۲۴ و ۱۲۶

۲ - سوره طه، آیه ۵۵

اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام



علی علیه السلام را اصحاب خاص و شیعیان فداکاری بود که در همه حال در راه محبت و طاعت او از بذل جان مضایقه ننموده و همواره مورد لطف و عنایت آن حضرت قرار گرفته بودند ذیلاً به طور اختصار بشرح حال بعضی از آنان اشاره می‌شود.

۱- مالک اشتر نخعی

تعریف و توصیف مالک خارج از آنست که در این چند سطر نوشته است اشاره می‌نماییم. می‌فرماید: یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمی‌خوابد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن

برغمی گردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت تر است و او مالک بن حارث از قبیل مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد.^۱

آری مالک سیف الله المسلمول بود که با شمشیر آتش بار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر می نمود و مقام شامخی داشت که علی علیه السلام درباره اش فرمود: لقد کان لی کما کنت لرسول الله، یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم اگر به این کلام امام علیه السلام توجه دقیق شود آن وقت میزان عظمت و علو منزلت مالک روشن می گردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید: اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش علی بن ابیطالب علیه السلام را گمان نمی کنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود.

رشادت های مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست راست علی علیه السلام می نامید، پس از مراجعت از صفین علی علیه السلام او را به فرمانداری مصر اعزام نمود و به طوری که قبلا شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن

شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود: مالک اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید.

۲- کمیل بن زیاد

از بزرگان تابعین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بود و عرفا او را صاحب سر امیرالمؤمنین علیه السلام گویند؛ چنانچه خودش هنگام سؤال از حقیقت به آن حضرت عرض می‌کند: الست صاحب سرک؟ دعای کمیل مشهور است که علی علیه السلام بوی تعلیم داده است.

وقتی حجاج بن یوسف والی کوفه شد کمیل را طلبید و کمیل که می‌دانست حجاج او را خواهد کشت گریخت. حجاج عطایای طایفه و قوم کمیل را قطع نمود کمیل که چنین دید گفت: من پیر شده‌ام و عمر من تمام می‌شود، سزاوار نیست که قوم و خویشان من از دریافت عطایای خود ممنوع شوند لذا خود را به حجاج گفت: خیلی مایل بودم که بتو دست بیابم کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداوند است و پس از قتل هم حساب است و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به من خبر داده است که تو قاتل من هستی. حجاج گفت: تو در قتل عثمان شریک بوده‌ای و بدین بهانه دستور داد سرش را از بدن جدا نمودند و کمیل در نود سالگی بدرجه شهادت رسید.

۳- عمار یاسر

عمار در زمان عمر والی کوفه بود و در کوفه به نشر فضائل علی علیه السلام می پرداخت چون عمر این خبر را شنید او را معزول نمود عمار به مدینه آمد. عمر از وی پرسید: آیا از این که معزول شدی غمگینی؟ عمار گفت: مسرور نبودم به منصوب شدن از جانب تو در این صورت چگونه محزون می شوم به معزول شدن؟ عمار در صفین پس از جنگ های سختی که نمود به شهادت رسید و در آن هنگام سنش متجاوز از نود سال بود و علی علیه السلام از مرگ او بسیار اندوهناک شد.

علی علیه السلام اصحاب دیگری نیز مانند: حجر بن عدی و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و امثالهم داشته است که در همه حال مورد اطمینان و اعتماد وی بوده اند.

۴- قنبر

خادم مخصوص علی علیه السلام بود و حجاج بن یوسف او را دستگیر کرد و گفت: تو بنده ی علی بن ابیطالب علیه السلام هستی؟ قنبر گفت: من بنده ی خدا هستم و علی علیه السلام هم ولی نعمت من است. حجاج گفت: از دین علی علیه السلام تبری و بیزاری بجوی. قنبر گفت: تو مرا راهنمایی کن بدینی که بهتر از دین علی علیه السلام باشد.

حجاج گفت: حال که از دین او تبری نمی جویی پس هر گونه کشتن را اختیار می کنی، بگو تا تو را بدان قسم به قتل برسانم. قنبر گفت: اختیار با خود توست، به هرگونه که تو مرا بکشی من هم

تو را به همان گونه (در روز قیامت) به قتل می‌رسانم و بالاخره به دستور حجاج به شهادت رسید. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: قنبر، علی علیه السلام را خیلی دوست داشت و موقعی که حضرت از منزل خارج می‌شد، قنبر هم با شمشیر پشت سر او بیرون می‌شد. یک شب علی علیه السلام فرمود: قنبر چرا پشت سر من می‌آیی؟ عرض کرد: به جهت آن که مبادا صدمه‌ای به وجود مبارک تو وارد شود و فرمود: تو از اهل آسمان مرا حراست می‌کنی یا از اهل زمین؟ عرض کرد از اهل زمین. فرمود: بدون اذن خدا اهل زمین نمی‌توانند به من صدمه‌ای برسانند پس قنبر برگشت.

فضایل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)



نگارش و شمارش فضایل و خصلت‌های امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای تمام نویسندگان و محققین اگر محال نباشد، بسیار دشوار است، زیرا شخصیت و عظمت آن بزرگوار در افکار محدود انسان‌های عادی نمی‌گنجد، و تا به حال نیز نویسندگان و دانشمندان عالی‌مقام «سنی و شیعه» و حتی محققین و مورخین غیر اسلامی، درباره‌ی حضرتش کتاب‌های زیادی نوشته‌اند، ولی همگی در گوشه‌ای از ویژگی‌های مولای متقیان خلاصه می‌گردند...

ما در این فصل فقط به بخشی از فضایل آن حضرت که تناسبی با موضوع پیشوایی و رهبری داشته باشد، و شایستگی‌های ذاتی مولا را نشان دهد می‌پردازیم.

رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند برای برادرم علی فضایی قرار داده که از شمارش بیرون است، هرکس یکی از فضایل او را بیان کند و به آن معترف شود خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می‌بخشد و هر کس فضیلتی از فضایل وی را بنویسد، تا وقتی که از آن نوشته اثری باقی است، فرشته‌ها برایش طلب آمرزش می‌کنند.

بیان و نوشتن فضایل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر آسان و ممکن نیست و يك از هزار آن را نمی‌توان در پیمانه‌ی بیان ریخت.

اگر همه
شیعه‌ی علی
بودند آتش جهنم
را نمی‌آفریدم



در روایاتی از طریق «شیعه و سنی» آمده که «ولایت علی» مانع دخول به آتش جهنم است، و اگر کسی واقعاً شیعه‌ی امام علی (علیه السلام) باشد هرگز گرفتار آتش جهنم نخواهد بود.

و در برخی از احادیث آمده است که: اگر تمام مردم، ولایت آن حضرت را می‌پذیرفتند، خداوند آتش جهنم را خلق نمی‌کرد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «أَنَا قَسِيمُ النَّارِ، إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَالَتْ: هَذَا لَكَ وَ هَذَا لِي»^۱؛ من تقسیم کننده‌ی اهل دوزخم، هنگامی که رستاخیز برپا می‌گردد خطاب به آتش جهنم می‌گویم: این شخص مال تو، و این دیگری مال من.

۱ - قَالَتْ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۲۶، ش ۲۵۴

و پیامبر اسلام ﷺ به این حقیقت اشاره نموده و می‌فرمایند: «یا علی! إِنَّكَ قَسِيمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ»؛^۲ یا علی! تو مردم را به آتش و بهشت تقسیم می‌کنی.

در حدیث مفصل دیگری حضرت سلمان علی‌ه السلام از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمودند: یا علی! اگر تو را اهل زمین همانند اهل آسمان دوست می‌داشتند هیچ‌کس در آتش جهنم گرفتار نمی‌گردید.^۳

از این احادیث استفاده می‌گردد که «ولایت علی علی‌ه السلام»، «صراط مستقیم» است، و آن در انتها به بهشت می‌رسند، و هر کس از آن منحرف گردد، به نسبت انحرافش از حقیقت دور خواهد افتاد، و چنانچه کسی در بغض و دشمنی آن حضرت قرار بگیرد، بدون شک، گرفتار آتش خواهد گشت.

۲ - فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۲۵ ش ۲۵۳، کتابی درباره فضائل امام علی علی‌ه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، حسنین علیهما السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام، اثر ابراهیم بن محمد جوینی (۶۴۴-۷۳۰) عالم اهل سنت است. «سَمَطٌ» به معنای رشته مروارید و فَرَائِدُ السَّمَطِینِ به معنای دو رشته مروارید بی‌مانند است.

۳ - روضة المتقين، ج ۱۳، ص ۱۳۹



امام علی (علیه السلام) زاهدترین فرد زمان خود بود و خود فرموده که دنیا را سه طلاقه کرده است.

در مناقب خوارزمی آمده است که عدی بن ثابت گفت: در خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) بودم، شخصی برای آن حضرت پالوده آورد اما آن سرور از تناول آن خودداری نمود و فرمود: چیزی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از آن نخورده باشد، دوست ندارم که از آن بخورم.

آن حضرت در پاسخ مردی که روش او را در زندگی پیش گرفته بود - ضمن نهی او از این کار فرمود: خداوند بر پیشوایان حق،

واجب کرده که فقیرترین زیردست خود را الگو قرار دهند تا
 مبدا فقیر از خود خجالت کشد.^۱
 از آن حضرت نقل شده است که فرمود: دنیا را ترك كردم به
 دليل كمی ثباتش و رنج بسیار در جمع آوری اش و تنگ چشمی
 شریکانش.

دانش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)



درباره‌ی دانش آن حضرت به این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده می‌کنیم که فرمود: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا؛ من شهر علم هستم و علی درب آن.

و خود حضرت بر بالای منبر می‌فرمود: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي؛ پیش از آن‌که مرا از دست دهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید.

چه کسی را می‌توان یافت که بر بالای منبر و در برابر هزاران تن چنین سخنی بگوید و نگران نباشد که کسی پرسشی کند و او نتواند پاسخ آن را بگوید و در مقابل مردم سرافکنده شود.

معاویه دشمن سرسخت آن حضرت در جمع خصوصی از او ستایش می‌کرد؛ وقتی خبر شهادت امام‌العلیه‌السلام به او رسید گفت: فقه و علم مُرد.^۱

عهدنامه مالک اشتر فرمانی دینی و علمی است که هیچ پیمانی در فراگیری و رسایی و شرح و تفصیل بنیان و اساس حکومت صالح، به پای آن نمی‌رسد. این عهدنامه عناصر اصلی سعادت‌ساز همه ی جوامع را در خود دارد.

قضاوت‌های بی‌مانند آن حضرت نیز گواه صادق بر علم کامل و جامع امیرالمؤمنین علی‌العلیه‌السلام است. او در قضاوت‌هایش نه تنها بر پایه‌ی احکام اسلامی و قرآن عمل می‌نمود، بلکه با استفاده از روش‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناسی، حقایق را آشکار می‌کرد. ماجرای درگیری دو زن بر سر طفلی معروف است، آن حضرت برای یافتن مادر حقیقی، فرمود: شمشیری بیاورید تا طفل را دو نیم کنم؛ و بدین طریق عاطفه مادرش را تحریک کرد و او را باز شناخت.^۲



۱ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۲۶

۲ - قضاء امیرالمؤمنین علی‌العلیه‌السلام، ص ۱۲ و ۱۳

بردباری و صبر امیرالمؤمنین

علیه السلام



در بردباری و گذشت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گوی سبقت را از همه ربوده بود. برای اثبات حلم او کافی است به رفتار او با سرداران جنگ جمل، به ویژه مروان بن حکم و عبدالله زبیر نظر افکند. وقتی بر این دو، دست یافت با این که از سرسخت ترین دشمنان او بودند آشکارا به آن حضرت ناسزا می گفتند، اما حضرت از آنان درگذشت و آنان را مورد عفو قرار داد و تنها به این جمله اکتفا کرد که به عبدالله زبیر فرمود: برو! نمی خواهم تو را ببینم و سخنی بیشتر از این بر زبانش جاری نشد.

در نبرد صفین نیز، که شامیان آب را بر روی یاران حضرت بسته بودند، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن دست یافت، به یاران خود فرمود: مانع از دسترسی دشمن به آب نشوید. و فرمود: به خدا سوگند هرگز کردار آنها را در پیش نخواهم گرفت.

در حلم و بردباری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همین بس که مدت بیست و پنج سال با استخوان در گلو و خار در چشم صبر کرد. (صبر در دورانِ خلافتِ خلفای سه گانه)

فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین علی علیه السلام



او در شیوا و رسا سخن گفتن پیشوای فصیحان و سرور سخنوران است.

در این باره گفته‌اند: گفتار علی بالاتر از کلام مخلوق (سایر انسان‌ها) و پایین‌تر از کلام خالق (خدا) است.

از هیچ یک از صحابه، یک دهم آنچه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده سخن فصیح و بلیغ ذکر نشده است. نهج البلاغه که بخشی از سخنان حضرت در آن گرد آمده، خود بهترین گواه است. این کتاب همواره منبع الهام و مرجع اصلی و اساسی فصیحان و سخنوران عرب در همه‌ی دوران‌ها بوده است و اساساً برخی از کسانی که شیفته‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

شده‌اند، به خاطر سخنان زیبا، شیوا و نغز او در نهج البلاغه بوده است.

نهج البلاغه کتابی است که در آن قسمتی از سخنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام توسط یکی از بزرگان دانش دین یعنی مرحوم سیدرضی جمع آوری شده است. نهج البلاغه به معنای راه روشن بلاغت و زیبایی همه جانبه سخن است. نهج البلاغه را «أخ القرآن» یعنی برادر قرآن نامیده‌اند.

همان‌طور که حقیقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناشناخته مانده است، حقیقت نهج البلاغه نیز ناشناخته مانده است و همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام مظلوم است نهج البلاغه نیز با عظمت بسیارش مظلوم است.

مرحوم سید رضی، که سخنان امام علیه السلام را از کتاب‌های مختلف جمع آوری کرده است، نهج البلاغه را در سه بخش تنظیم نموده است:

- ۱- خطبه‌ها، سخنرانی و فرمان‌های حضرت به تعداد ۲۴۱
 - ۲ - نامه‌های حضرت به تعداد ۷۹ نامه.
 - ۳ - سخنان حکیمانه و کوتاه حضرت به تعداد ۴۸۰ سخن.
- مسائل مطرح شده در کتاب شریف نهج البلاغه به‌طور کلی روی سه محور اساسی استوار است:
- محور نخست: مسائل اعتقادی.
- محور دوم: مسائل اجتماعی و سیاسی.
- محور سوم: اخلاق و مسائل مختلف تربیتی.

کرامات امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)



کرامات و معجزات آن حضرت، براساس گفته‌ی جنات الخلود، از هزار بیشتر است، اما آنچه که تاریخ، آن را ضبط نموده است، بالغ بر ۶۰۰ معجزه است و علامه مجلسی (رحمة علیه) در بحارالانوار ۱۳۶ معجزه را ذکر کرده است.

برخی در يك تقسیم بندی، کرامات آن حضرت را در پنج دسته قرار داده‌اند که به شرح ذیل است:

۱ - کرامات حضرت که در ارتباط با حیوانات و جنیان، روی داده است: مانند سلام کردن ماهی‌های فرات به آن حضرت با عنوان امیرالمؤمنین و بیعت گرفتن آن حضرت از جنیان در وادی عقیق.

۲ - کراماتی که به جمادات و گیاهان تعلق گرفته است: گواهی نخل‌های مدینه به فضیلت آن حضرت و پسرعمویش و برادرش حضرت رسول ﷺ.

۳ - کراماتی که در بیماران و مردگان به ظهور پیوسته است: مانند التیام یافتن دست قطع شده‌ی مردی که حضرت برای دزدی آن را قطع نمود و هم‌چنین قصابی که دست خود را قطع کرد.

۴ - کراماتی که درباره‌ی دشمنان آن حضرت به وقوع پیوست و آنان هلاک و تباہ شدند: مانند کور شدن ابوعبدالله محدث که منکر فضل آن حضرت بود.

۵ - خبرهای غیبی.
و اینک چند نمونه را نقل می‌نماییم:

شفای دست قطع شده

در تاریخ آمده است که مردی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام شرفیاب گردیده و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین مرا پاك كن كه دزدی کرده‌ام.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: شاید وارد محل

دربسته و محصور نگشته‌ای، بنابراین مستحق حد جزای دزدی نمی‌باشی! و سپس سرش را از او برگردانید، تا او راه خود را پیش گیرد و برود.

دزد گفت: من وارد محل محصور گشته‌ام مرا پاك كن. حضرت فرمود: ممكن است مقدار دزدی تو كم باشد و به حد نصاب نرسد!

گفت: يا اميرالمؤمنين بيش از حد نصاب دزدی كرده‌ام، مرا پاك كن!

حضرت فرمود: اينك سه بار به دزدی اعتراف كردی، نزديك بيا! و سپس چهار انگشت وی را قطع كرد.

پس از آن كه حضرت اميرالمؤمنين علیه السلام دست دزد را قطع كرد، او به خانه‌اش بازگشت و در طول راه می‌گفت: اميرالمؤمنين دست مرا قطع كرد، او مردی است الهی و پیشوای پرهیزکاران و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و مرتب از آن حضرت تعریف می‌کرد.

امام حسن و امام حسين علیه السلام او را دیده و سخنانش را شنیدند و جریان وی را به حضرت اميرالمؤمنين علیه السلام گزارش نمودند، اميرالمؤمنين علیه السلام کسی را فرستاد و آن مرد عرب را احضار كرد و فرمود: من دست تو را قطع كرده‌ام و تو از من تعریف می‌كنی؟

مرد عرب گفت: يا اميرالمؤمنين تو مرا از گناه پاك كردی و عشق تو در گوشت و استخوان‌هایم نفوذ كرده است، اگر مرا قطعه

قطعه کنی باز هم محبت و عشق تو از دلم بیرون نمی‌رود.
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست بریده‌ی او را از زمین برداشت
 و بر سر جایش گذاشته و دعا نمود و از خداوند تبارک و تعالی
 خواست او را شفا دهد، ناگهان دست او خوب شد و به صورت
 اول برگشت.^۱

آنچه خدا نیز دوست دارد، این است: «عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ»
 روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عقیقی را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد و
 فرمود: علی جان این را ببر و تنها يك سطر بر آن بنویس: لَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد حكاك رفت و فرمود: بر روی این
 عقیق آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست می‌دارد بنویس که لَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ است و نیز آنچه که من دوست دارم بنویس مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ
 اللَّهِ است.

هنگامی که امیرالمؤمنین انگشتر را نزد رسول خدا آورد، سه
 سطر بر روی آن نوشته بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به تو گفتم
 فقط يك سطر بر آن بنویس و تو سه سطر نوشته‌ای.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! به حق شما سوگند
 که من او را مگر به آنچه که شما دوست می‌داشتید، یعنی لَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ و آنچه را خود دوست می‌داشتم یعنی مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ
 امر نکردم.

در این هنگام جبرئیل امین فرود آمد و گفت: پروردگار عزت می‌فرماید: تو آنچه را دوست می‌داشتی، نوشتی: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و علی (علیه السلام) آنچه را دوست می‌داشت، نوشت: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و من نیز آنچه را دوست می‌داشتم، نوشتم: عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ. معنای این امر چیست؟ یعنی اراده‌ی خداوند این است که: جمله‌ی عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ دنبال این اسم بیاید؛ آری اگر علی ولی الله نبود، نامی از اسلام باقی نمی‌ماند.^۲

چشم بینای خداوند در میان بندگان

اصبغ بن نباته روایت کرد که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در بلندی‌های کوفه برای برآوردن حاجات مردم می‌نشست. روزی به افرادی که در اطراف آن حضرت جمع بودند فرمود: کدام یک از شما آنچه را که من می‌بینم می‌بینید؟

فرمود: شتری را می‌بینم که جنازه‌ای را حمل می‌کند و مردی را می‌بینم که شتر را می‌راند و مرد دیگری زمام آن را می‌کشد و به زودی، بعد از گذشت سه روز، بر شما وارد می‌شوند.

وقتی روز سوم فرا رسید، آن دو مرد به همراه شتر در حالی که جنازه‌ای بر روی آن بسته شده بود، وارد شدند و بر جماعت سلام کردند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از احوال‌پرسی از آنها پرسید: شما کی هستید و از کجا می‌آیید و این جنازه کیست و برای چه آمده‌اید؟

پاسخ دادند: ما اهل یمن هستیم، این میت پدر ماست و هنگام مرگ به ما وصیت کرد و گفت: وقتی که مرا غسل دادید و کفن نمودید و بر من نماز خواندید، مرا بر این شتر سوار کنید و به سوی عراق ببرید و در بلندی‌های کوفه دفن کنید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آیا از او سؤال کردید چرا چنین خواسته است؟

گفتند: آری از او پرسیدیم و او پاسخ داد که در آن‌جا مردی دفن می‌شود که اگر در روز قیامت تمام اهل محشر را شفاعت نماید، شفاعتش پذیرفته می‌شود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام برخاست و فرمود: راست گفته است، به خدا سوگند آن مرد من هستم، به خدا سوگند آن مرد من هستم.



برگی
از دفتر
آفتاب

۱- زمانِ دعا

قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِيغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ خَمْسَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ قِرَائَتِهِ الْقُرْآنَ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التِّقَاءِ الصَّفِّينِ لِلشَّهَادَةِ، وَ عِنْدَ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيَسَّ لَهَا حِجَابٌ دُونَ الْعَرْشِ^۱.

حضرت امیرالمومنین امام علی علیه السلام فرمود: پنج موقع را برای دعا و حاجت خواستن غنیمت شمارید: موقع تلاوت قرآن، موقع اذان، موقع بارش باران، موقع جنگ و جهاد - فی سبیل الله - موقع ناراحتی و آه کشیدن مظلوم. در چنین موقعیت‌ها، مانعی برای استجابت دعا نیست.

۲- ارزش علم و ادب

قَالَ عليه السلام: أَلْعِلْمُ وَرِاثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَ الْأَدَبُ حُلٌّ حَسَنٌ، وَ الْفِكْرَةُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ، وَ الْأَعْتِدَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، وَ كَفَى بِكَ أَدَبًا تَرْكُكَ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ غَيْرِكَ^۲.

فرمود: علم؛ ارثیه‌ای با ارزش، و ادب؛ زیوری نیکو، و اندیشه؛ آئینه‌ای صاف، و پوزش خواستن؛ هشدار دهنده‌ای دلسوز خواهد بود. و برای با ادب بودن همین بس که آنچه برای خود دوست نداری، در حق دیگران روا نداشته باشی.

۱ - اُمالی صدوق، ص ۹۷

۲ - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۲۰

● ۳- ارزش حق و بی‌ارزشی باطل

قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): الْحَقُّ جَدِيدٌ وَإِنْ طَالَتِ الْأَيَّامُ، وَ الْبَاطِلُ مَخْذُولٌ وَإِنْ نَصَرَهُ أَقْوَامٌ.^۳

فرمود: حق و حقیقت در تمام حالات جدید و تازه است گرچه مدتی بر آن گذشته باشد. و باطل همیشه پست و بی‌اساس است گرچه افراد بسیاری از آن حمایت کنند.

● ۴- خردمندترین مردم

قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَعْقَلَ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ؛^۴

فرمود: خردمندترین مردم کسی است که به عواقب و فرجام کار بیشتر بنگرد.

● ۵- ارزش عمر

قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ. فَقُلْ فِي خَيْرٍ، وَ اْعْمَلْ فِي خَيْرٍ، أَشْهَدُ لَكَ بِهِ فِي الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ أَبَدًا.^۵

۳ - وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۳۴، ح ۳۲۲۹۲

۴ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸۴

۵ - أمالی صدوق، ص ۹۵

فرمود: هر روزی که بر انسان وارد شود، گوید: من روز جدیدی هستم، من بر اعمال و گفتار تو شاهد می‌باشم. سعی کن سخن خوب و مفید بگویی، کار خوب و نیک انجام دهی. من در روز قیامت شاهد اعمال و گفتار تو خواهم بود. و بدان امروز که پایان یابد دیگر مرا نخواهی دید و قابل جبران نیست.

۶- انتخاب رفیق

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ.^۶

ضمن سفارشی به فرزندش امام حسن علیهما السلام فرمود: پیش از آن که بخواهی مسافرت بروی، رفیق مناسب راه را جویا باش، و پیش از آن که منزلی را تهیّه کنی همسایگان را بررسی کن که چگونه هستند.

۷- آثار غذاها

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الزَّيْبُ يَشْدُ الْقَلْبَ، وَ يُذْهِبُ بِالْمَرَضِ، وَ يُطْفِئُ الْحَرَارَةَ، وَ يُطَيِّبُ النَّفْسَ.^۷

فرمود: خوردن مویز (کشمش سیاه) قلب را تقویت، مرضها را برطرف، و حرارت بدن را خاموش، و روان را پاک می‌گرداند.

۸- دل نبستن به سلامتی و ثروت

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقِيَ بِخِصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةَ وَالْغِنَى، بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَاً إِذْ سَقَمَ، وَ بَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذَا افْتَقَرَ.^۸

۶ - بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۵۵، ح ۳۶، و ص ۲۲۹، ح ۱۰

۷ - أمالی طوسی، ج ۱، ص ۳۷۲

۸ - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶۸، س ۲، ضمن ح ۲۸

فرمود: سزاوار نیست که بنده‌ی خدا، در دوران زندگی به دو خصوصیت اعتماد کند و به آن دل‌بسته باشد: یکی عافیت و تندرستی و دیگری ثروت و بی‌نیازی است. زیرا چه بسا در حال صحت و سلامتی می‌باشد ولی ناگهان انواع مریضی‌ها بر او عارض می‌گردد و یا آن‌که در موقعیت و امکانات خوبی است، ناگهان فقیر و بیچاره می‌شود، پس بدانیم که دنیا و تمام امکانات آن بی‌ارزش و بی‌وفا خواهد بود و تنها عمل صالح مفید و سودبخش می‌باشد.

● ۹- نگاه به چهره‌ی عالم

جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، وَ النَّظَرُ إِلَى الْعَالَمِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ إِعْتِكَافٍ سَنَةً فِي بَيْتِ اللَّهِ، وَ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا حَوْلَ الْبَيْتِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حَجَّةً وَ عُمْرَةً مَبْرُورَةً مَقْبُولَةً، وَ رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ، وَ شَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ: أَنَّ الْجَنَّةَ وَجَبَتْ لَهُ.^۹

امام علی (علیه السلام) فرمود: یک ساعت در محضر علماء نشستن که انسان را به مبدأ و معاد آشنا سازند از هزار سال عبادت نزد خداوند محبوب‌تر خواهد بود. توجه و نگاه به عالم از اعتکاف و یک سال عبادت مستحبی در خانه خدا بهتر است. زیارت و دیدار علماء، نزد خداوند از هفتاد مرتبه طواف اطراف کعبه محبوب‌تر خواهد بود، و نیز افضل از هفتاد حج و عمره قبول شده می‌باشد. همچنین خداوند او را هفتاد مرحله ترفیع درجه می‌دهد و رحمت و برکت

خود را بر او نازل می گرداند، و ملائکه شهادت می دهند به این که او اهل بهشت است.

● ۱۰- خدا، رازق است

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، فَإِنْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَجَلِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ فِيهِ يَرْزُقُكَ.^{۱۰}

فرمود: ای فرزند آدم، غصه رزق و آذوقه‌ی آن روزی که در پیش داری و هنوز نیامده است نخور، زیرا چنانچه زنده بمانی و عمرت باقی باشد خداوند متعال روزی آن روز را هم می‌رساند.

● ۱۱- ارزش‌های انسانی

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ، وَ شُجَاعَتُهُ عَلَى قَدَرِ نَفَقَتِهِ، وَ صِدَاقَتُهُ عَلَى قَدَرِ مُرُورَتِهِ، وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدَرِ غَيْرَتِهِ.^{۱۱}

فرمود: ارزش هر انسانی به قدر همت اوست، و شجاعت و توان هر شخصی به مقدار گذشت و احسان اوست، و درست‌کاری و صداقت او به قدر جوان‌مردی اوست، و پاک‌دامنی و عفت هر فرد به اندازه‌ی غیرت او خواهد بود.

۱۰ - نزهه الناظر و تنبيه خاطر حلوانی، ص ۵۲، ح ۲۶

۱۱ - نزهه الناظر و تنبيه خاطر حلوانی، ص ۴۶، ح ۱۲

● ۱۲- تشویق به نیکی و توبه

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِلرَّجُلَيْنِ: رَجُلٌ يَزِدَادُ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِحْسَانًا، وَ رَجُلٌ يَتَذَكَّرُ ذَنْبَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَاللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقُطَعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ إِلَّا بِوِلَايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.^{۱۲}

فرمود: خیر و خوبی در دنیا وجود ندارد مگر برای دو دسته: دسته اول آنان که سعی نمایند در هر روز، نسبت به گذشته کار بهتری انجام دهند. دسته دوم آنان که نسبت به خطاها و گناهان گذشته‌ی خود پشیمان و سرافکنده گردند و توبه نمایند، و توبه‌ی کسی پذیرفته نیست مگر آن که با اعتقاد بر ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت باشد.

● ۱۳- دوستی و معاشرت

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا كُمَيْلُ، قُلِ الْحَقَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَوَادِدِ الْمُتَّقِينَ، وَاهْجُرِ الْفَاسِقِينَ، وَجَانِبِ الْمُنَافِقِينَ، وَلَا تُصَاحِبِ الْخَائِنِينَ.^{۱۳}

فرمود: در هر حالتی حق را بگو و مدافع آن باش، دوستی و معاشرت با پرهیزگاران را ادامه ده، و از فاسقین و معصیت‌کاران کناره‌گیری کن، و از منافقان دوری و فرار کن، و با خیانت‌کاران همراهی و هم‌نشینی منما.

۱۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۷۶، ح ۵

۱۳ - تحف العقول، ص ۱۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۷۱، ح ۱

